

یادمان اولین سالگرد
شهادت مظلومانه دبیر کل
فقیه حزب وحدت اسلامی
افغانستان استاد عبدالحی مزاری



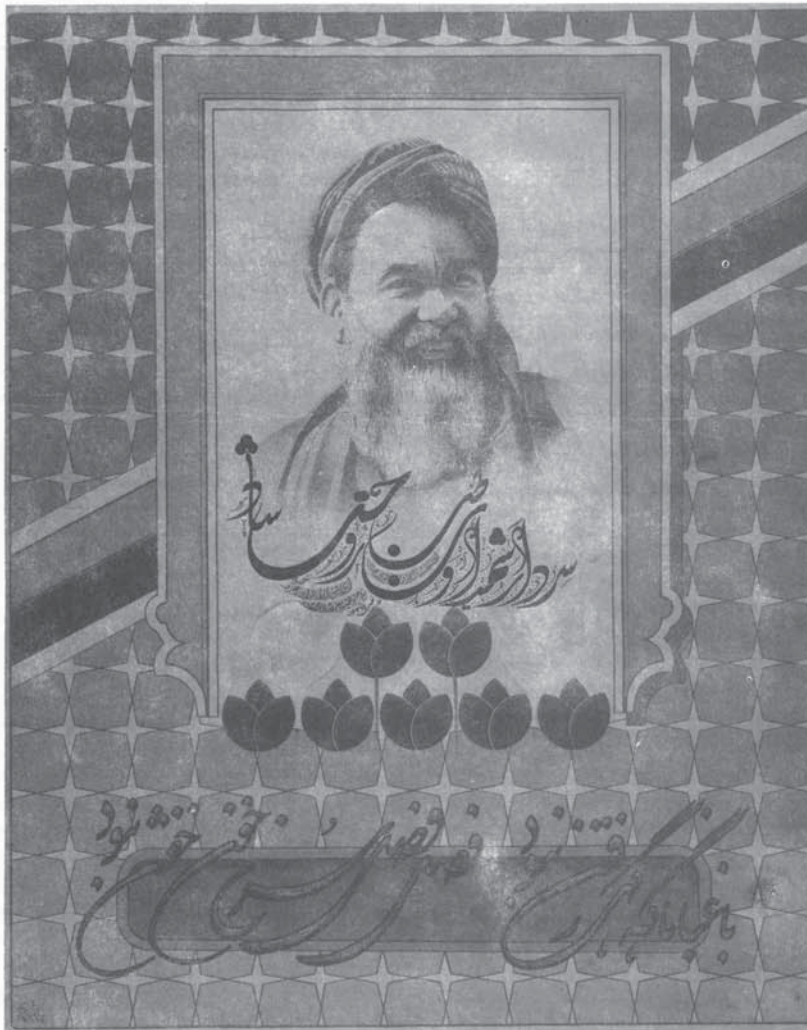
هفت ما وحدت

ارکان نشریات حزب وحدت اسلامی افغانستان در خارج از کشور

منبر نور

قال الامام علی (ع):
ان الموت طالب حثيث لا يفوته المقيم
ولا يعجزه المارب. ان اكرم الموت القتل.
همانا مرگ طالبی شتابنده است
و آن کس بر جای است، از دستش
نروود و آن که گریزنده است از آن
نرهد. همانا گرامی ترین مرگها کشته
شدن در راه خدا است.

شماره مسلسل ۱۴۶ - پنجشنبه ۱۷ حوت (اسفند) ۱۳۷۴ هـ برابر با ۱۷ شوال ۱۴۱۶ هـ ق و ۷ مارچ ۱۹۹۶ م



بنده یکبار دیگر شهادت رهبر عالیقدر، مزاری بزرگ را به همه شما تبریک و تسلیت عرض می‌نمایم.
رهبر شهید از میان ما رفت اما آرمان‌خواهانه است. همه ما بکوشیم که رهبر شهید را برای همیشه در
چشمان خود داشته باشیم، با قلب او عشق بورزیم، با ایمان او زندگی کنیم و با صداقت او بزرگیم.

از پیام استاد محمدکریم خلیلی دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان

ش ۱۳۷۳/۱۲/۲۹



شهید راه عدالت

یکی از ویژگیهای مثبت و بسیار مهم و حیاتی در یک جنبش
مبارز سیاسی و رهبری انقلابی و خردمند آن، این است که
متناسب با نیازهای زمان و مراحل گوناگون و مختلف مبارزه،
شعارها و اهداف و مواضع استراتژیک را از تاکتیکها
و برخوردهای مقطعی و فصلی، به خوبی تشخیص داده و در هر
مرحله‌ای از مبارزه، توده‌ها را به سمت اهداف اصلی و اصولی،
هدایت دهد تا در هر دوره‌ای، وظیفه و رسالتی که بایسته
و شایسته همان دوره باشد، انجام شود و نیروها از خط مشی
اصلی خود منحرف نشوند.

این ویژگی به تمام و کمال در شخصیت ممتاز معاصر ما
دبیر کل شهید حزب وحدت اسلامی افغانستان استاد عبدالحی
مزاری، تجلی و تبارز داشت. استاد شهید در موقعیت‌شناسی
و تشخیص شرایط و فرصتهای مناسب برای ادای رسالت
سیاسی و انقلابی خود، استعداد فوق‌العاده و درک نبوغ آمیز
داشت و در هر شرایطی، موضعی را اتخاذ می‌کرد که کاملاً
متناسب همان شرایط بود. به عنوان مثال در تحولات سیاسی
درون جامعه شیعیان افغانستان، آن زمان که شرایط عمومی
کشور و وضعیت داخلی جامعه، ایجاب می‌کرد که هر
مجموعه‌ای تحت هر نام و عنوانی با تمام توان و امکانات خود
به مبارزه علیه رژیم کمونیستی خلقیها بپردازد، ایشان در رأس
همه با فعالیت گسترده و جدی به فعالیت سیاسی و جهادی
و تشکیل سازمان سیاسی و نظامی پرداخت و گروه و حزب
خود را رهبری کرد اما در آن موقع که شرایط تغییر کرد و مصالح
عمومی ایجاب نمود که گروههای کوچک سیاسی باید جای
خود را به یک گروه بزرگ سیاسی و نظامی بسپارند و از این
طریق یک وحدت قدرتمند در جامعه شیعی افغانستان پدید آید
تا بتواند متناسب با اوضاع جدید کشور، از مصالح و منافع خود
دفاع نماید، باز هم ایشان اولین کسی بود که دست از کار گروهی
کشید و «وحدت احزاب» شعار و موضع اصلی خود قرار داد
و با همین شعار، در رأس کاروان وحدت خواهی قرار گرفت و با
تلاش و قاطعیت، گروههای کوچک را منحل ساخته و «حزب
وحدت اسلامی افغانستان» را پایه گذاری نمود و در حالی که
برای دومین بار به دبیر کلی این حزب انتخاب شده بود، در راه

بقیه در صفحه ۲

اولین سالگرد شهادت مظلومانه منادی صلح و وحدت ملی، شهید راه حق، عدالت و آزادی،
دبیر کل شهید حزب وحدت اسلامی استاد مزاری و یاران شهیدش را گرامی می‌داریم.

شهید راه عدالت

تحقق آرمانها و اهداف آن به شهادت رسید، اگر این خصوصیت ایشان را در محدوده وسیع تر و در چارچوب حرکت سیاسی افغانستان مطالعه کنیم باز هم می بینیم که شهید سعید و فرزانه ما به عنوان یک متفکر اجتماعی و سیاستمدار انقلابی، دردها و درمانهای جامعه را به جا و به موقع تشخیص داده و همیشه تمام تلاش و امکانات موجود خود را به سمت تحقق اهداف استراتژیک و مواضع محوری و کلیدی برای حل بحرانها و معضلات جامعه، بسیج می کرد. به عنوان نمونه در این رابطه ما دو دوره مختلف از تحولات افغانستان را مورد اشاره قرار می دهیم:

الف - دوره قبل از پیروزی مجاهدین:

در این دوره که شاخصه عمده آن، حاکمیت کودتایی و نامشروع خلقپنا و اشغال نظامی افغانستان توسط قوای مهاجم و اشغالگر روس بود، استراتژی اصلی استاد مزاری و عمل سیاسی و جهادی ایشان مبتنی بر اصول و خطوط زیر بود:

۱ - مبارزه مسلحانه با دشمن اصلی یعنی روسیه اشغالگر در تمام جهات و با همه امکانات به منظور اخراج نیروهای اشغالگر خارجی و تأمین استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی افغانستان.

۲ - مبارزه مسلحانه با عوامل و دست نشاندهان روسیه یعنی رژیم غاصب و ضد مردمی خلقپنا به منظور سرنگون ساختن این رژیم و جایگزین کردن رژیم مطلوب مردم مسلمان افغانستان.

۳ - تأمین و تدارک نیازهای مادی و تسلیحاتی جهات جهادی و بسیج توده های جهادگر برای پر کردن سنگرهای نبرد با اشغالگران.

۴ - معرفی و تبلیغ اهداف جهاد در سطح بین المللی و افشای توطئه های روسها و کمونیستها.

۵ - ائتلاف سیاسی یا جبهه های با احزاب و سازمانهای سیاسی و جهادی افغانستان همچون «جبهه آزادی بخش انقلاب اسلامی»، «حزب اتحاد ائتلاف اسلامی»، سازمانهای مؤتلفه با انقلاب چهار گروه و شورای ائتلاف اسلامی و غیره.

۶ - حفظ وحدت سیاسی مجاهدین در مواضع اصلی جهاد بر ضد دشمن اشغالگر و پرهیز از اختلافهای درونی و جنگهای داخلی.

۷ - جلوگیری از مطرح شدن اقوام و قبیایل و مذاهب و مقابله با توطئه های روسها و خلقپنا برای دامن زدن به تبعیضات و تعصبات قومی و نژادی و...

شاخصه اصلی خطوط فوق، بسیج تمام قوا بر ضد استعمار خارجی و عوامل آن و تلاش برای حفظ وحدت صفوف مردم و مجاهدین در ابعاد سیاسی و نظامی و اجتماعی است. شهید مزاری در این دوره سعی داشت که هیچگاه مسئله اقوام و قبیایل و حقوق ملتپنا مطرح نشود تا به وحدت جبهه های ملت مسلمان افغانستان که شیعه و سنی و هزاره و تاجیک و پشتون و اوزبک همگی در کنار هم و در یک سنگر مشترک به پیکار و جهاد برخاسته بودند، لطمه ای وارد نشود زیرا دشمن اصلی، روسیه بود و هدف اصلی تأمین استقلال و تمامیت ارضی افغانستان و در چنین شرایطی سخن از حقوق متساوی ملتپنا و عدالت اجتماعی و شعارهایی از این قبیل، اگر بیهوده نباشد، حداقل غیر ضروری است.

ب - دوره بعد از پیروزی مجاهدین:

در این دوره که با سقوط رژیم نجیب و فتح کابل توسط مجاهدین آغاز می گردد، شاخصه عمده آن، تشکیل دولت موقت و پی ریزی سیستم سیاسی و نظامی و حقوقی جامعه جنگ زده افغانستان و بازسازی مادی و معنوی و قانونمند

استاد شهید در موقعیت شناسی و تشخیص شرایط و فرصتهای مناسب برای ادای رسالت سیاسی و انقلابی خود استعداد فوق العاده و درک نبوغ آمیز داشت.

ساختن روند تحولات و روابط و مناسبات داخلی و خارجی این کشور است. در این شرایط که دشمن خارجی اشغالگر و دست نشاندهانش شکست خورده اند و بنا است حاکمیت آینده افغانستان و سرشت سیاسی کشور تعیین گردد، باید روی آن نقطه یا نقاطی انگشت گذاشته شود که محور اصلی تصادفات داخلی و نابرابریها و حق کتیا است و باید روشی در پیش گرفته شود که حاکمیت بعدی بر پایه های استوار و محکم و با مبانی معقول و منطقی و بر اساس عدالت و انصاف و آزادی و کرامت انسانی، بنا نهاده شود و لذا آنچه به عنوان یک هدف استراتژیک در خط سیاسی - مبارزاتی استاد شهید، در این مرحله از تاریخ وطن، مطرح می گردد، «عدالت اجتماعی» است. شهید مزاری می دانست که در طول تاریخ، آنچه که در مناسبات و روابط داخلی افغانستان وجود نداشته و فقدان آن مایه همه بدبختیها و نزاعها و تصادفات و عقیماندگیهای فرهنگی و اقتصادی بوده، «عدالت اجتماعی» است و تا این اصل حاکمیت پیدا نکند، هیچ آرمان و هدف ارزشمند دیگری را و حتی «حکومت اسلامی» را نمی توان در این کشور پیاده کرد زیرا در جامعه ای که از عدالت خبری نباشد و بجای آن، ستم و تبعیض حکومت کند، حاکمیت اسلام که مکتب عدالت پرور و دین عدالت گستر است نیز معنی و مفهومی نخواهد داشت.

البته عدالت اجتماعی پهنه وسیع و ابعاد گسترده ای دارد که در شرایط حاضر، تنها یک بعد آن، در استراتژی نهضت استاد مزاری، تبارز بیشتر پیدا کرد و آن عبارت است از «عدالت سیاسی» یعنی اجرای عدالت در اصل ساختار و ترکیب نظام سیاسی کشور و توزیع عادلانه ارکان قدرت به تناسب بافت ویژه سیاسی و قومی و فرهنگی افغانستان. و روشن است که

شهید مزاری می دانست که در طول تاریخ، آنچه که در مناسبات و روابط داخلی افغانستان وجود نداشته و فقدان آن مایه همه بدبختیها و نزاعها و تصادفات و عقیماندگیهای فرهنگی و اقتصادی بوده، «عدالت اجتماعی» است.

«عدالت سیاسی» در یک جامعه نقطه آغاز و محور اصلی برای تحقق عدالت اجتماعی در سایر پهنه ها است و اگر بتوان عدالت سیاسی را در جامعه ای حاکم ساخت، عدالت اقتصادی و حقوقی و قضایی و نیز تاگزیر اجرا خواهد شد. شهید مزاری در شرایط کنونی معتقد بود که ما پس از یک دوره ۱۵ ساله جنگ و جهاد و پیروزی بر دشمن که در تحقق آن همه اقشار جامعه، همه احزاب و سازمانها، همه اقوام، قبیایل و قریب مردم مسلمان افغانستان، نقش داشته اند، باید زمینه ای به وجود آوریم که فرصتهای متساوی و مناسب برای سهمگیری همه اقشار و احزاب و اقوام در ساختار سیاسی و باز سازی کشور، داده شود و حقوق همه تأمین گردد و این همان عدالت اجتماعی است که در طول تاریخ، مخصوصاً در بعد سیاسی و ملی - از آن محروم بوده ایم.

استاد مزاری از روز پیروزی مجاهدین تا روزی که به دست گروه عهد شکن طالبان به شهادت رسید، تمام تحرکات و اقدامات و طرحهای سیاسی و نظامی را در راه تحقق همین هدف به کار بست که نمونه های آن را به طور مختصر اشاره می کنیم:

۱ - **انحصار شکنی:** استاد مزاری معتقد بود که اولین گام در راه تحقق عدالت اجتماعی و سیاسی، شکستن «انحصار در حاکمیت» است چه در قالب یک حزب و گروه باشد و چه در پوشش یک قوم و قبیله و یا هر نام و عنوان دیگر و لذا ایشان در آغاز پیروزی با تاجیکها و اوزبیکها همپیمان شد تا حاکمیت انحصاری پشتونها را بشکنند اما بعد که دید انحصار در قالب دیگری رخ نموده است، در مقابل آن هم ایستاد. استاد مزاری در یکی از سخنان خود که بسیار جالب توجه است می فرماید:

«... فاروق اعظم از ما گلایه کرد که توافقتی که ما را که شما در جبل سراج امضا کردید حذف پشتونها بود و این درست نبود، حالا هم آنها (جمعیت اسلامی) می خواهند اوزبیکها را حذف کنند، درست نیست. من خندیدم و گفتم که در آن توافقنامه حذف پشتونها مطرح نبود، فقط می خواستیم انحصار شما را بشکنیم.»

شهید مزاری معتقد بود که پس از پیروزی باید زمینه ای بوجود آوریم که فرصتهای متساوی و مناسب برای سهمگیری همه اقشار و احزاب و اقوام در ساختار سیاسی و بازسازی کشور داده شود.

۲ - **حقوق متساوی همه ملتپنا:** استاد شهید معتقد بود که پس از انحصار شکنی، باید به همه ملتپنا و اقوام ساکن در کشور و به همه احزاب جهادی فرصت داده شود تا به تناسب نفوذ و نفوس و حضور خود در ساختار سیاسی کشور سهم بگیرند. ایشان می گوید:

«ما طرفدار برادری میان همه ملتپنا هستیم، برای ملتپناهای افغانستان، حقوق مساوی قائل هستیم، طبق شعاع وجودیشان سهم داشته باشند، حق خواهی برای یک ملت به معنای برادری است، اگر کسی ملتپناها ساکن در افغانستان را باهم دشمن بسازد، خیانت به افغانستان و ملتپناهای آن کرده است، ما دشمنی بین ملتپنا را در افغانستان یک فاجعه می دانیم.»

در جای دیگر می گوید:

«تا وقتی که حقوق عادلانه و متناسب احزاب جهادی در نظر گرفته نشده و حقوق ملتپناهای مسلمان کشور تأمین نگردد، مشکل افغانستان و اختلافات سیاسی حل نمی گردد و باید همه احزاب این حقیقت را درک کنند که تنها با تفاهم و احترام به حقوق یکدیگر می توان بحران کنونی را مهار نموده و یک حکومت مردمی و اسلامی بوجود آورد.»

۳ - **انتخابات:** استاد مزاری براین عقیده بود که هم از نظر تودمهای سیاسی بین المللی و هم از نظر نگاه احترام آمیز اسلام به توده ها و هم از نظر حل عادلانه مسائل سیاسی افغانستان، انتخابات آزاد و عمومی بهترین راه برای خروج از بن بستهای سیاسی است و لذا طرحهای زیادی را در این رابطه تهیه و ارائه نمود که استاد و مدارک آن در جای خود ثبت شده است.

۴ - **معیار نفوس:** شهید مزاری می گفت: هم در انتخابات و هم در تعدیلات و تقسیمات اداری کشور باید مقدار نفوس و جمعیت، معیار باشد و هرگز عادلانه نیست که به عنوان مثال برای یک جمعیت یکصد هزار نفری و یک جمعیت ده هزار نفری، حقوق متساوی در نظر گرفت بلکه هم در تشکیل شوراهای و در مسائل مربوط به اقوام و قبیایل و اداره و ولایات و ولسوالیها و... مقدار نفوس در نظر گرفته شود.

۵ - **حقوق زن:** شهید مزاری برخلاف پاره ای از نظریات ارتجاعی و متعصبانه، معتقد بود که عدالت ایجاب می کند که به زنان کشور، حق فعالیت سیاسی و مشارکت فعال در اداره و بازسازی کشور داده شود زیرا آنان نیمی از پیکره اجتماع را تشکیل می دهند و از نظر اسلام هم دارای حقوق و تکالیف می باشند.

۶ - **تدوین قانون اساسی با معیارهای حقوقی:** شهید مزاری در مورد تدوین قانون اساسی آینده افغانستان حساسیت ویژه ای داشت و در این رابطه طرحها و اقدامات ارزنده ای هم داشت که باید در فرصت دیگر مطرح گردد. آنچه بطور کلی قابل یادآوری است این است که ایشان می گفت قانون اساسی کشور را نمی توان با دیدگاههای انحصارگرایانه یک حزب یا یک مجموعه خاص نوشت، بلکه باید نمایندگان باصلاحیت ملت انتخاب شوند و آنرا تدوین نمایند و سپس طی یک رقابت از ملت هم نظرخواهی به عمل آید زیرا قانون اساسی، اولین و بالاترین سند قانونی مکتوب است که عدالت سیاسی و اجتماعی از طریق همان قانون پی ریزی می گردد.

۷ - **رسمیت دو مذهب:** رسمیت هر دو مذهب شیعه و سنی از جمله خواسته های جدی ایشان بود که تحقق عدالت اجتماعی را بدون آن ناقص و غیر ممکن می دانست و معتقد بود که باید این اصول در قانون اساسی افغانستان گنجانده شود.

۸ - **طرح فدرال:** یکی از بهترین و معقولترین و ساده ترین راههای تأمین عدالت اجتماعی و حقوق متساوی همه اقوام و قبیایل و احزاب، طرح نظام فدرال در افغانستان است که طرح و مبتکر آن، شخصیت اندیشمند، مزاری شهید بود. ایشان بر این عقیده بود که هرچند در فدرالیزه کردن افغانستان، معایب و نواقصی نیز وجود دارد اما تأمین آزادی و حقوق ملتپنا و اقوام در استقلال داخلی خود می آرد که آن کاستیها و عیوب نیز تحمل گردد. در زمینه فدرال، سخن فراوان است که باید در

مروری بر:

زندگینامه شهید راه حق و عدالت، دبیر کل فقید حزب وحدت اسلامی حجة الاسلام والمسلمین استاد عبدالحی مزاری

بسم الله الرحمن الرحيم.

اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا
وان الله على نصرهم لقدير

(قرآن کریم)

تاریخ بشری با مجموعه فراز و نشیبها، شکست و پیروزیها، تلخها و شیرینهای خود، آوروگاهی است بر سرای نسیباز و نیلور قنوار استعدادهای نهفته انسان و ظهور رجسالات، نساوای، قهرمانان و شخصیتهایی که در اثر قوت اراده، استحکام ایمان، دقت نظر، سعه صدر و برجستگیهای فکری و اخلاقی خود، جامعه بشری را از حسیضی ذلت به اوج عزت و سعادت رهبری میکنند و غالباً خود نیز در این راه قربانی می شوند و همچون شمع می سوزند امامعلی بشیریت را روشن و گرم نگه می دارند.

پیشامیرانی الهی، پیشوایان معصوم، رهبران انقلابی، سرداران و قهرمانان ملی، همگی از این دسته هستند و در تاریخ هر قوم و ملتی غالباً می توان تنی چند از آنان را مشاهده کرد که مورد احترام و تقدیر و تعظیم مردم خود بوده و هر کدام در عصر و زمان خود، عامل تحول و تحرک و مایه خیر و برکت و عنصر کنترل کننده آن جامعه بوده اند. نقش این گونه افراد در میان جامعه این است که خود محکم و معیار حرکتهای مثبت و منفی آن جامعه محسوب می شوند به گونه ای که افراد ساده که از آنان الهام می گیرند و هم با عمل نیک خود توسط آنان تشویق و ترغیب می گردند اما افراد فاسد و منحرف هم از ترس آنان نمی توانند در آن حد لگام گسیخته حرکت کنند که

تعادل جامعه را بهم بزنند. بنابراین وجود رهبران مقتدر در جامعه عامل حفظ تعادل و توازن و باعث تحول و تکامل آن جامعه بوده و

این مردم، مردان بزرگی برخاسته اند همچون دانشمند و مورخ مشهور فیض محمد کاتب و دانشجوی قهرمان شهید عبدالخالق و شجاع مرد مبارز ابراهیم خان گاسوار و علامه شهید سید اسماعیل بلخی و در راستای همین رجال بزرگ است که در عصر حاضر پس از سپری شدن یک قرن کامل از سقوط هزاره جات در زمان عبدالرحمن خان، مرد سترگی قدم در صحنه می گذارد که واقعا به حیث یک رهبر دلسوز، انقلابی، مقاوم، نشکن، با داریت و خردمند، برای مردم خود شخصیت می دهد، در دهکده های انسان شعله های امید بر می افروزد، به آنان درس عزت و سربلندی و مناعت طبع و علو همت و راه و رسم مبارزه و مقاومت را می آموزد.

او شهید قهرمان، رهبر فرزانه، پسر خردمند، فرمانده لایق، سیاستمدار ورزیده، انقلابی آگاه، مجاهد کبیر، چهره استوار و نامدار انقلاب اسلامی افغانستان، حضرت حجة الاسلام والمسلمین استاد عبدالحی مزاری دبیر کل شهید حزب وحدت اسلامی افغانستان است که سال قبل به تاریخ ۷۳/۱۲/۲۲ به دست گروهک نوظهور و مشکوک موسوم به «گروه طالبان» به طرز فجیع به شهادت رسیده قاطعیت، نستوهی، مناعت، قناعت، پارسایی، تمهید و تدبیر، عشق به مردم، سعه صدر، مقاومت و پایداری و ایمان و اراده و استقامت و خلل ناپذیری، مجموعه اوصافی است که از وجود او یک شخصیت مقتدر انقلابی و یک پشوتانه و نیکو گاه استوار و مطمئن برای مردم ساخته بود و از همین جهت مردم مسلمان ما و مخصوصاً شیعیان محروم افغانستان به ایشان به عنوان یک قهرمان ملی و سردار رشید اسلام می نگریستند. مجموعه اوصاف فکری و

وجود رهبران مقتدر در جامعه عامل حفظ تعادل و توازن و باعث تحول و تکامل جامعه می باشد.

افراد خوب و بد از آنان حساب می برند. در تاریخ کشور ما افغانستان مخصوصاً در میان شیعیان مظلوم این سرزمین با همه قتل عامها، تخریبات، نسل کشیها و ستمگری های رژیم های ضد مردمی، بازهم در هر دوره و زمانی رجالی ظهور کرده اند که هر یک در مقطع خود، برای مردم اسوه و الگو و عامل تحرک و تپش جامعه بوده اند گرچه با قتل عام مردم هزاره جات توسط امیر عبدالرحمن جابر در یکصد سال پیش، احتمال این می رفت که دیگر به این زودیا در این جامعه، مردی قد بلند نکند و قهرمانی، از مادر زاده نشود اما آنجا که نشی توان با سستیها حکیمانه الهی مبارزه کرد، می بینیم که همواره از میان قشرهای مختلف



دوران کودکی را در محیط گرم خانواده متدین و مذهبی سپری برد و از آنجا که پیش پدر و برادر استاد، زراعت و مالدار بود، از کودکی با مشکلات جسمانه آشنا شد و شرایط سخت زندگی مردم را با تمام وجود خود لمس کرد. حاج خداداد غیر از استاد مزاری، دو پسر دیگر نیز داشت که یکی به نام حاج غلام نبی بزرگتر از استاد و دیگری به نام سلطانعلی کوچتر از ایشان بود. برادر کوچک ایشان در دوره جهاد در جنگ به سربازان رژیم مغرور خلقی به شهادت رسید ولی خود حاج خداداد که از موسفیدان و بزرگان متفدین منطقه به حساب می رفت در سال ۱۳۶۱ ش توسط عوامل ضد انقلاب دستگیر شده همراه با فرزندان حاج غلام نبی و خواهر زاد خود محمد اسحق ایلاتی، تیرباران و به فیض عظیم شهادت نائل شدند.

دوران کودکی استاد همزمان است با اوج حاکمیت استبداد و فاشیسم محمدرانی در افغانستان که از یکسو مردم هزاره جات به رهبری ابراهیم خان شهرستانی معروف به گاسوار، قیام بزرگی را علیه سرسپردگان رژیم در هزاره جات پشت سر گذاشته بودند و از سوی دیگر علامه شهید بلخی با یارانش قیام مسلحانه خود را آغاز کرده و متأسفانه در اثر خیانت، نقشه ایشان افشا شد و به زندان افتادند، این شور و شوق انقلابی در اوج دوره خفقان و اختناق صدر اعظمی داودخان بدون شک در پرورش روحیه انقلابی و مبارزهجویی استاد بدون تأثیر نبوده است.

استاد تحصیلات اولیه خود را در مدرسه فائزانی آغاز کرده و از همان آغازین لحظات تحصیل، با پشتکاری و مناعت و قناعت در راه شتکار و نیکو کار بر می دارد و در بیشتر سالها، ماههای رجب، شعبان و رمضان را بدون فاصله روزه می گیرد آن هم با استفاده از حد اقل وسائل معیشتی و غذایی و غالباً بدون غذای سحری که تا همین دوره اخیر این عادت همچنان در ایشان دیده می شد و در ماه مبارک رمضان کمتر از غذای سحری استفاده می کرد.

این روحیه بلند مذهبی توأم با تقدس و تهجد بطور عمده معلول محیط خانواده و منطقه و مدرسه محل تحصیل ایشان بوده است. مخصوصاً از کودکی به محیط خدایان و مذهب و مکتب و مدرسه و به طور مکرر انجام می شود و گاه در مزار و کابل این دو روح بزرگ با هم به گفتگو و مذاکره می نشینند و طبعی است که اندیشه های موج و انقلابی با آن بیان سحر آمیز شهید بلخی از همان سالها، روح استاد شهید را متلاطم ساخته و در مسیر مقدس مبارزه و مقاومت و خدمت به توده ها رهنمون می سازد.

عسکری: تجربه، تحول فکری و ادامه تحصیل در خارج کشور

استاد شهید مزاری بر خلاف نظر اعضای خانواده و دوستان خود که وی را از رفتن به عسکری منع می کردند تصمیم گرفت که به صورت داوطلبانه هم برای خدمت به کشور و میهن و هم برای بررسی اوضاع و دستیابی به تجربیات جدید در زندگی عازم خدمت سربازی شود و بدون شک در این قسمت هم، نصایح و ارشادات شهید بلخی برای او بی تأثیر نبوده است.

استاد شهید، خود در این مورد چنین می گفت: «در سال ۱۳۴۸ جلب شدم و جایی در زنده داری شریعت نین شده بود ولی در خاطر روشمستانی که در مکتب مراد پیش آمد و ما در وقت اعزام دعوا کردیم، مرا به کابل فرستادند. البته رسم این بود که مردم کوشی می کردند که فرزندان در همان ولایت و ولایتی خودشان عسکری کنند، از این رو روش می دادند تا از اعزام به سایر ولایات جلوگیری کنند، ولی وقتی مرا به کابل فرستادند آنجا به قسمت فراوان اقدام ولی آنجا هم مرا اضافه بست کشیده به استاد شهید هدیه کرده بود، جسارت و پرشکاری و شجاعت و جسارت نیز از ویژگیهای دیگر شخصیت او بود که از همان دوران آغاز تحصیل در وجود ایشان محسوس بود.

گویا استاد شهید در اوایل دوره جوانی خود اولین الهامها را از علامه سترگ شهید سید اسماعیل بلخی گرفته است زیرا این مطلب را بارها تکرار می کرد که در اولین ملاقات با بلخی تحت تأثیر او قرار گرفته و دیدار با او سرنوشت ایشان را تغییر داده است به طور نمونه استاد می فرمود:

«چند روز که بلخی در قریه ما و در مهمانخانه ما بود از مصیبتی او خیلی چیزها یاد گرفتم بلخی مرا به درس خواندن و عسکری رفتن تشویق می کرد.

و همچنین می فرمود: «من به دستور و تشویق بلخی به عسکری رفتم و او برای من می گفت: اگر ملا می شوی باید مجتهد شوی و اگر دوسه خوان می شوی باید واعظ و غلیظ شوی و اگر بیامداری می شوی باید دینی و ورز شوی نه مامور و...» این اندرزا به گونه ای بر روح استاد تأثیر می کند که همه را مو به مو به اجرا می گذارد، یعنی وقتی درس می خواند با تمام وجود و رنج و حرمان آماد ملت در اقصی نقاط کشور آشنا می شود و از

همانجا عشق و علاقه اش به تحصیل بیشتر شده و تصمیم می گیرد که به هر شکل ممکن به فراگیری علم و دانش بپردازد و در حین دوره عسکری هم در حد ممکن در نزد یک مولوی درس می خواند و بعد از بازگشت به منطقه باز هم فوراً در مدرسه شیخ سلطان در مزار شریف که در آن زمان رونق خاصی داشت، به ادامه تحصیل مشغول می شود ولی این مقدار هرگز نمی تواند عطش روح تشنه استاد را قرو نشاند و لذا در اوایل بهار سال ۱۳۵۱ با اخذ پاسپورت، برای ادامه تحصیل عازم خارج کشور شد و از آنجا که علاقه خاصی به حوزه علمیه قم پیدا کرده بود، پس از مسافرت به عراق و زیارت عتبات مقدسه در نجف و کربلا به ایران برگشته و تا سال ۱۳۵۵ بدون وقفه به تحصیل دروس حوزوی ادامه می دهد. علت انتخاب قم از سوی استاد آن طور که همیشه یاد آوری می کرد این بود که قم تنها محل تحصیل درهای رایج حوزوی نبود، بلکه علاوه بر آن، قم و محیط تحصیلی آن کانون مهم مبارزات مخفی نیز به حساب می آمد و این جنبه، جذبه خاصی را برای استاد شهید در آن زمان به وجود آورده بود.

استاد شهید عبدالحی مزاری پس از استقرار در قم با عشق و علاقه و پشتکاری که در شخصیت ایشان وجود داشت، با جدیت تمام در تحصیل را آغاز کرده و بدون هدر دادن یک لحظه از وقت خود، درس سطح حوزه را در کمترین مدت ممکن یعنی پنج سال به پایان رساند در حالیکه حد متوسط اتمام سطح در حوزات ده سال است و این خود حاکی از این است که چگونه استاد شهید از تمام لحظات زندگی خود، بهترین استفاده و بهره برداری را داشته است.

در سالهای تحصیل با همکاری جمعی دیگر از طلاب و کتابخانه جوادیه بلخ را تأسیس کردند که استاد از مبتکران این کار بود. این

شهید مزاری در دوره تحصیل، با جدیت تمام و بدون هدر دادن یک لحظه از وقت خود، درس سطح حوزه را در کمترین مدت ممکن یعنی پنج سال به پایان رساند.

می فرستاد چون هوا خیلی گرم بود لذا با نظر داشت عدم امکانات زندگی در خوست خیلی دشوار به نظر می رسید مدت یک سال در خوست عسکری کردم و بعد از آن به گردیز و سرانجام در سال ۱۳۵۰ از عسکری ترخیص شدم و راهی منطقه شدم. دوره سربازی، بسا همه مشکلات طاقت فرسای آن، منشأ تحول بزرگی در اندیشه استاد شهید می شود که خود از آن به عنوان یک فصل درس و مکتب و عبرت آموزی یاد می کند زیرا برای اولین بار با وضعیت رژیم حاکم و برخورد مأمورین با مردم و زندگی سراسر رنج و حرمان آماد ملت در اقصی نقاط کشور آشنا می شود و از

استاد شهید در مورد تحصیل



استاد پس از زندان، از ایران اخراج گردیده و با بدن مجروح و لباسهای پاره پاره به کابل می رود و پس از چند روز استراحت تصمیم می گیرد که با جنرال میراحمد شاه که به حرم نقشه کودتا علیه رژیم در زندان بسر می برد ملاقات کند تا عوامل اصلی دستگیری وی را از زبان خودش بشنود و وی به خاطر شرایط امنیتی نمی تواند این کار را انجام دهد، به ناچار کسی دیگر را به نایب از خود می فرستد تا با جنرال مذکور ملاقات کند.



شهید مزاری: من تا آخرین لحظه در کنار مردم مظلوم غرب کابل خواهم بود و در آخر سرنوشت من یا اسارت است و یا شهادت.

خود می گوید: «تا سال ۱۳۵۵ بدون وقفه درس می خواندم، هیچگونه مزاحمتی و دشمنی در درس نمی ساختم، ولی با آن هم در همان سال پدرم از داخل مرامس پول فرستاد که همراه برادریم به مکه بروم، با این کار مخالف بودم چون به درسیهای مذهبی می ردم و مدتی از درس می ماندم زیرا علاقه وافقی به درس یافته بودم اما وقتی ساله را پرسیدم معلوم شد که بر کسی که پول برای او فرستاده شده، حق واجب می گردد، به ناچار درس را ترک کردم و راهی مکه شدم ولی در سوریه و برای عربستان سعودی برام داده نشد همانجا ماندم و برادریم به مکه رفت، از آنجا به عراق رفتم و بعد از چند روزی که معطل ماندم با مقدار کمی که تهیه کرده بودم عازم ایران شدم، کتاهایم گیر رفتم و خودم دستگیر شدم، بیشتر از چهار ماه زندان شدم و بعد مراد مرزوند وقتی از ایران خارج شدم رفتم افغانستان در منطقه شمال و در مدارس مزار شریف و چهارکت یک سلسله برنامه های تربیتی با مطالب تعلیمتی.

■ زندان و بازگشت به وطن

پس از اتمام تحصیل در حوزه علمیه قم آن هم در سالهایی که مبارزه اسلامی در ایران به رهبری بیت شکن زمان رهبر فقید جهان اسلام حضرت امام خمینی علیه السلام شدت تمام ادامه داشت، بسیاری از سیاسی و فکری استاد مزاری، تضع و پختگی بیشتر پیدا کرده و با روحیه سرشار از امید و اطمینان و اراده جدی و استوار، تصمیم گرفت

که با الهام از خط مبارزاتی حضرت امام خمینی علیه السلام برای نجات مردم افغانستان وارد صحنه سیاسی شده و مبارزه جدی را آغاز نماید و از این رو با سفر به عراق با امام خمینی علیه السلام و برخی از شخصیتهای دیگر مبارز ایرانی دیدار می کند و درباره اوضاع سیاسی و وظایف مبارزاتی به گفتگو می پردازد و سپس به ایران می آید و در مرز ایران دستگیر و زندانی می شود و در زندان با شهید رجایی از نزدیک آشنا می شود که در بررسی از مصاحبه ها خاطرات خود را از این آشنایی نقل کرده اند. استاد در زندان به دست اسواک شاه به شدت شکنجه می شود به اندازه ای که داغهای سوختگی آن تا مدتها در بدن ایشان هویدا بوده است. خود استاد می گفت:

«دردی بسیار روشنی را درونی مورم خاموش کردند به امید اینکه یک آخ بگویم ولی تا آخر چمنه در چشم آنها دوخته و ساکت و عبور مادم تا شخصیت یک طغی افغانی را خرد توانم».

بار هشتاد و نه ساله در سال ۱۳۵۱ به نام «روحانیت نوین» به وجود آمد و بعد به «حزب حبیبی» تغییر نام داد و همچنین همزمان با تشکیل هشتاد و نه ساله سازمان در داخل و خارج از کشور هم هسته ای به وجود آمد به نام «روحانیت مبارزه در سال ۵۷ و تحلی انقلاب اسلامی ایران» به پیروزی رسید و مبارزه هم در سراسر افغانستان تشدید گردید این مجموعه ها گرد هم آمدند و سازمان نصر را تشکیل دادند که در سال ۱۳۵۸ رسماً اعلام موجودیت کرد.

پس از کودتای روسی ۷ ثور ۱۳۵۸ آغاز مبارزات مسلحانه مردم افغانستان بر ضد عوامل بیگانه. استاد مزاری در اوایل سال ۱۳۵۸ برای رهبری قیام مسلحانه مردم به داخل کشور می نشاند و در تابستان ۵۸ در جبهه قدرتش چهارکت، به حیث یک روحانی مجاهد درکنار دهها رزمنده جوان دیگر به انجام وظیفه می پردازد تا جایی که در یکی از جنگها، شانه خود را دیوار سنگر مجاهدان قرار می دهد که اثر غیر مدام ماشیندار، به ششوی ایشان آسیب می رسد و از این جهت در ششوی مشکلاتی داشتند استاد شهید حضور خود را در جبهات چنین تشریح می کند:

«در تابستان ۱۳۵۸ که به هزار تن بالای چهارکت حمله کردند هم در آن جنگ حضور داشتم با اینکه سه منطقه استراتژیک را دشمن گرفته بود و هاوان و توپهای خود را در آن نصب نموده بودند، تا آنجا که سر به بالا آمده بود و گمان می رفت که این بار توان آنها را از کوه پایین آورد ولی با یک شهادت وصف ناشدنی حسین مردم که نه دوره آموزش چریکی دیده و نه درس نظامی خوانده بودند، دو ساعت تمام سینه خیز طوفان دشمن پشروی در شش بالای آنها حمله کردند. از این فرارگاهها از هم فاصله داشتند، مردم تقسیمات شده بودند که هرما به سه پایگاه را تصرف کنند ولی به نسبت دوری راه پایگاه سوم از واقع خبر شد با اینکه هاوان و توپ هم داشت ولی پس از تصرف دو پایگاه، پایگاه سوم هم به تصرف مجاهدین در آمد. تعداد دو صد تن از این مزدوران در آن شیخون و درگیری تن به تن به ملاکت رسیدند و تعدادی هم موفق به فرار شدند و به این طریق تعداد اسلحه و مهمات به دست مردم افتاد. یک شب در میان بازم مردم حمله کردند و این بار حمله به کوه «نخ خان» صورت گرفت به بازم مردم سینه خیز می رفتند، ساعت یک بعد از نیمه شب آنها رسیدند و از قبل تنگ دشمن گرفته و با جوب و دیگر وسائل آنها را کشتند و تعداد زیادشان را از کوه پرت کردند و تعدادی هم در وقت فرار از کوه افتادند.

■ مبارزه سیاسی سازمان یافته

همانطور که اشاره شد فعالیت های سیاسی استاد شهید از آغاز دهه پنجاه شروع می شود. دهه ای که آستان خیزش و تحولات بی شماری به حساب می آید استاد شهید در این مقطع از بنیانگذاران اولیه «سازمان نصر افغانستان» محسوب می شود که خود در این باره می گوید:

«سازمان نصر در سال ۱۳۵۱ تشکیل شده و این مطلب در نشریه سازمان درج شده و اعلامیه ای که در آن زمان بدون اسم در روزنامه ها منتشر شده در آن بارگاه اشاره شده است. اولین

استاد شهید در اوایل دوره جوانی خود، اولین الهامها را از علامه سترگ شهید سید اسماعیل بلخی گرفته است.

طی مراسم یادگاری، همگی میثاق را امضا نموده و دست روی قرآن گذاشته و به نیت خداوند سوگند یاد کردند که گروههای قبلی را منحل و در راه تشکیلات جدید یعنی حزب وحدت اسلامی افغانستان بدل ماسعی نمایند. در همه این گردهمایی ها سنگین و خسته کننده، این شخصیت سردار رشید ما، استاد مزاری بود که با منطق قوی و استدلال متین و شکیبایی و خوشبختی خود، حرکت جدید را به سوی مقصد اصلی یعنی اتحاد واقعی شیعیان همیشه مظلوم افغانستان هدایت کرد و حیات جدیدی به کالبد جامعه زنجور زخمیده ما بخشید.

■ سفر به داخل کشور و تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان

در اوایل سال ۱۳۶۵ استاد شهید تصمیم گرفت که به منظور بازدید از جبهات داخل کشور و بازنگری از وضعیت سیاسی و موقعیت انقلاب اسلامی افغانستان به داخل کشور برود و لذا با جمعی از شخصیت های دیگر راهی مین می شدند. استاد شهید پس از بررسی اوضاع جبهات و تغییرات وارده بر سر روضه مجاهدان و موقعیت قوای اشغالگر روسی و رژیم خلقی و وضعیت برتری طلبی و انحصار گرایانه گروههای سیاسی مقیم پشاور به این نتیجه رسید که گروههای شیعی، حزب اتحاد کامل سیاسی تشکیلاتی هیچ راه دیگری برای ادامه حیات و حفظ موقعیت مردم خود ندارند و از این رو تلاش وسیعی را برای تحقق این هدف آغاز کرد که سرانجام پس از تشکیل گنگره، مسیابرها و نشستهای متعدد در پنجاب، بلخ، بهسود و جابغوری و بررسی دیدگاهها و نظرات مسؤولین، فرماندهان، مجاهدین و مردم، به تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۵ رهبران و مسؤولان جهاد از سراسر مناطق شیعه نشین

استاد شهید در اوایل دوره جوانی خود، اولین الهامها را از علامه سترگ شهید سید اسماعیل بلخی گرفته است.

چنین بیان داشت: ۱- «ادغام کلیه دفتر احزاب متحده و تبیین سیاستی واحد برای رسیدگی به امور مهاجرین و حزب وحدت اسلامی در خارج. ۲- اعلام مواضع حزب وحدت اسلامی افغانستان ۳- به وجود آوردن نشریه حزب وحدت اسلامی افغانستان. ۴- در جریان فراوان مهاجرین درباره حوادث و رویدادهای داخل کشور. ۵- دعوت از اعضای کادر مرکزی حزب برای رفتن به داخل. ۶- دیدار با مقام رهبری جهان اسلام حضرت آیه الله خاتمی جهت تشریح برنامه های حزب وحدت اسلامی و حوادث و رویدادهای جاری. ۷- جذب تشکیلات مهاجرین و طرفداران انقلاب اسلامی افغانستان و ارسال آن به جبهات داخل کشور. ۸- استاد شهید با حوصله و بردباری و با سعه صدر و پایداری کم نظیر خود به همه اهداف فوق جامعه عمل پوشانده تشکیلات حزب وحدت را در ایران و پاکستان و چندین کشور دیگر به طور رسمی فعال ساخت و این برای او چهره استاد مزاری آشنایی یافته و در وجود او نشانه های کثرت را یافتند که با تمام وجود و با کمال صداقت و پایداری و شهادت و قاطعیت بی نظیر، داعیه نجات و عزت و آزادی ملی را مطرح کرده و سخن از احقاق حق و تحقق عدالت اجتماعی و احیای هویت اصیل اسلامی و ملی می زد و از همین رو بود که با وجود تعیین رئیس و سخنگو برای حزب، مردم هر چند بطور غیر رسمی، در عمق قلبهای خود او را رهبر ایده آل خود می دانستند و به او امید بسته بودند. استاد شهید تصمیم گرفت که در رأس یک کاروان کوچک و با مجموعه ای از امکانات و وسائل فرهنگی از طریق جنوب غرب کشور، به بامیان باستان مقر شورای مرکزی حزب باز گردد که متأسفانه این کاروان کوچک توسط حرمیان مجاهد نامکین زده شد و در اینجا استاد بر سرزبانها افتاد و این وضع یک حالت سرزدگی آسینخته با وحشت و امیدواری را به وجود آورد و در حالیکه حریقان سیاسی و دشمنان وحدت از این شایعه مردم مظلوم و مهاجرین ما را هاله ای از ترس و نگرانی و اندوه فرا گرفته



نیرووراییم

در این زمان بسیار حساس مردانی قهرمان و از میان این مردان، مردی ظهور کرد که یک منجی بود. او نه تنها منجی یک نسل بود که منجی یک تاریخ، یک فرهنگ، حتی منجی تمام سبلی خوردگان بود. مردی که دردی به بلندی تاریخ را در سینه و راهی به بلندی زمان را در پیش رو داشت. و گذر با این مسئولیت سنگین از این برهه حساس هوشیاری، جسارت و آینده نگری بسیاری را می طلبید. همین مرد با آینده نگری بسیار بجای دریافت اگر بخواد قومی را که در تاریخ مرده است، حیات بخشد، و به آنها این خودباوری را بوجود آورد که آنها هم انسانند و مانند دیگر انسانهای این سرزمین حق حیات دارند و بالطبع حق برخورداری مساوی از امتیازات یک زندگی اجتماعی را، باید زمان را از دست ندهد. در این راستا در حالیکه دیگر ملتها از حد اتلاف هنگامه یک قدم پیشتر ترفه بودند، ملت ما یک گام جلوتر گذاشت و حزب وحدت را بوجود آوردند. در پناه حزب وحدت تضادهای داخلی فروکش کرد و همه مصمم شدند به سازندگی دست یازند. از سوی دیگر باید جایی انتخاب می شد که این موقعیت بزرگ انعکاس بیرونی مناسبی داشته باشد. به این لحاظ کابل بهترین جا بود. در اینجا بود که شکوه، قدرت و توانائی این قوم را هم دیگر اقوام دیدند و هم جهانیان دریافته که علیرغم برخی ادعاها نه تنها در افغانستان قوم هزاره وجود خارجی دارد، که قومی بسیار قدرتمند و تعیین کننده است. و دیدیم که در آن مدت کوتاه آوازه حزب وحدت روی تمام آنتنهای دنیا رفت. مردمی که حتی نشان برای دیگران شناخته شده نبود، بصورت مردمی قدرتمند مطرح شد. جنگهای تحمیلی و جنگهای انحصارطلبی یکی پس از دیگری علیه ملت ما بوجود آمده که از جهتی به نفع ما بود. زیرا اولاً توان و قدرت خود را دریافتیم و نوعی خودباوری در ما ایجاد شد. ثانیاً دیگران دریافته که این قوم، کسانی نیستند که بتوان آنها را نادیده گرفت. همین عامل بود که حزب اسلامی به رهبری حکمتیار و برخی از دیگر احزاب با هوشیاری تمام و قبل از دیگران، مسئله را درک کرده، دست برادری با ما دراز کردند.

پس از این خودباوری بی تاریخ و فرهنگ خود رفتیم، و دیدیم که جرقه هایی از دل خاکستر در حال جهش است و ملتی در حال تولد. ملتی که با روح زخمی و تجربه تلخی در پشت سر، می خواست اینبار پیشاپیش دیگر ملتها، آرمانشهری را بنا نهاده که حق هیچ انسانی به ناحق گرفته نشود. این شعارها و اهداف بود که دیگر ملتها محروم تیز مارا پناه و بلندگوی دردهای خود دانستند و با ما احساس نزدیکی کردند. در این مبارزه دشوار بود که قهرمان ما «اسمیل وحوت ملی» لقب یافت.

اکنون این سوال مطرح است که چرا این حرکت بزرگ و تاریخی یوایی خود را فقط نکرد؟ در پاسخ شاید بتوان اینگونه توضیح داد که مبارزه ما هم مانند مبارزات تمام ملت های آزاده دنیا از آفات بدور نماند. این آفات در کنار دشمن خارجی مانند قارچهای سمی در میان ملت ما روئیدند. آنها برخی آگاهانه چون مزدور بودند و مغرض و برخی ناآگاهانه، شرایط حساس و تاریخی را درک نکرد، شروع به سموم کردن فضای تنفس ما کردند. پس از ظهور این موجودات مزاحم یکبار دیگر رنگ خطر به صدا درآمد. اینبار خطر به مراتب شدیدتر از گذشته بود. و نه بقیه در صفحه ۹

(علی مظفری)

دیروز، امروز و فردا

افتخار به بامیان باستانی افتخار به چند مفار، و یا چند تا سنگ تراشیده شده نیست که افتخار به قدمت، اصالت و پیشینه تاریخی و فرهنگی دیروز ماست. این داستان همچنان ادامه می یابد. تا دیگر اقوام نیز به این سرزمین پا می گذارند و از این مرحله است که بخاطر زندگی در یک سرزمین با آنها نیز همدستان شدیم. و دستهای هم را به گرمی فشردیم، همدگر را برادر خطاب کردیم و در برابر تجاوز بیگانه در یک سنگر جنگیدیم و به این ترتیب در ساختن تاریخ این سرزمین با هم نقش بازی کردیم.

در ایزن زمان بود که دستهایی مرموز شروع به تخریب نمود. برادری مان در هم شکست و بین اقوام فاصله افتاد. و سرنوشتشان جدا شد. برای سرکوب و محو دیگر اقوام باید یک قوم و از میان آنها حاکمانی انتخاب می شدند تا این نقش را ایفا نمایند. در این بده بستانها از جمله مردمانی که مظلوم و مقضوب واقع شدند، ملت ما بود. در مرحله اول از سرزمینهایشان رانده شدند، نسل کشی، اسارت و محو فیزیکی آنها آغاز گشت. این امر تا جایی پیش رفت که بازارهای پشاور، قندهار و ایران از بردگانی از ملت ما آبلشته گشت. حتی یکی از راههای در آمد خزانه دولت بهای ما بود. در مرحله دوم محو تاریخی و فرهنگی آنها سرلوحه کار قرار گرفت. جوک معروف «است مرحومه» است مرحومه، امی است که نه نقشی در سرنوشتشان ریشه گرفته باشد. است مرحومه، امی است که نه نقشی در تاریخ میرانده دارند و نه قریادی برای دادخواهی. به این ترتیب ما عملاً در تاریخ میرانده شدیم.

امروز ما،

پس از هم پاشیدن شالوده دیکتاتورهای جلا در رژیم های گذشته و روی کار آمدن مارکسیستها و تجاوز روسیه به افغانستان تمام ملت های

از داستان زندگی انسانها تاریخ را ساخته اند. تاریخ آینه ای است که داستان چگونگی تولد، رشد، بلوغ و شکوفائی و یا مرگ یک تمدن، یک قوم یا یک ملت در آن انعکاس می یابد. حال ما به عنوان انسانهایی که باید از داستان زندگی شان، تاریخ آنها ساخته شود، اگر بپذیریم که بصورت یک ملت در حال رشد و شکوفائی هستیم بالاجبار باید دیروز، امروز و فردایی داشته باشیم. بنابراین بد نیست نگاهی اگرچه بسیار گذرا به این سیر زمانی بیغکمب

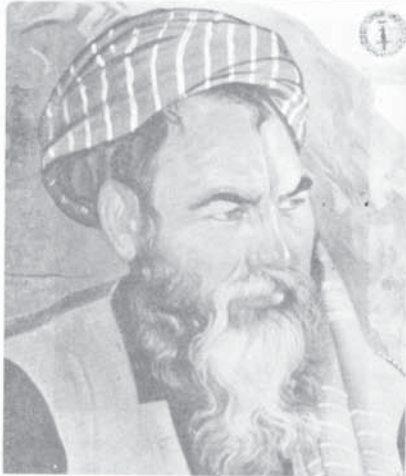
دیروز ما،

برخی تحلیل گران معتقد هستند که افغانستان در کلیت خود هنوز به صورت یک ملت واحد در نیامده است. زیرا ویژگیهایی را که یک ملت داراست و وجود این ویژگیها سبب می شود که یک ملت شکل بگیرد، هنوز در این کشور بروز نکرده است. شاهد بر این مدعا تاریخ پرفراز و نشیب این سرزمین است. در زمانهای گذشته هر قومی که بر این مملکت چیره می شدند با توجه به خصیصه های ویژه خود سعی می کردند دیگر اقوام و ملتها را نادیده بگیرند و در ساختن تاریخ حیاتشان به آنها هیچ نقشی ندهند. بلکه بجای آنان بازیگران دیگری بیابند و نقش آنها را اگرچه ناپخته بازی کنند، و سپس از صحنه کنار روند. بدیهی است که چنین تاریخی شکستهای بدور از واقعیتها و بدون ارزش جامعه شناسی است. شاید در این میان داستان قوم ما غم انگیزترین قصه ای باشد که تاریخ این سرزمین به یاد دارد. داستان قوم ما، داستان مردمانی است که کوشیدند تا به عنوان یک ملت ظهور کنند و بنای حیاتی را پایه ریزی نمایند که در آن حتی پوست خوی، به ستم، از دهان مورچه ای گرفته نشود.

اگر ما ملتی باشیم که بتوانیم شرایط را بخوبی درک کنیم، باید گذشته را چراغ راه آینده خود بسازیم و بکوشیم که در بایم در پی چه چیزی هستیم و راههای رسیدن به آن کدام است؟ فقط در این صورت است که می توانیم ادعا کنیم در دراز مدت پیروزیم.

در تاریخ این سرزمین اقوام گوناگونی زندگی می کرده اند که هیچکدام قدمتی به پیشینه ملت ما نداشته اند و بالاجبار در ساختن تمدن و اختصاصات تاریخی و فرهنگی نیز به پای آنها نمی رسیده اند. آثار باستانی کشف شده در بامیان، سرخ کوتل و کرمان و بسیاری از آثار کشف نشده، که در دل این سرزمین خفته اند، نشانگر شکوه، عظمت و شکوفائی ماست.





شیعه بودن جرم تلقی می شد؛ به همین خاطر مردم ما چندین بار در تاریخ قتل عام شدند و ۶۰-۷۰ درصدشان نابود گردیدند و یا به عنوان برده به فروش رسیدند.

۲) ظهور غده سرطانی کمونیسم:

ملت محروم و مستضعف ما از جور نظام اجتماعی طبقاتی و بی عدالتی رنج می برد. ظلم کمر آنان را خم کرده بود و توان سر برداشتن را از آنها سلب نموده بود. هرکسی در پی چاره کار خود بود و هیچ آهیدی هم به نجاتشان دیده نمی شد تا اینکه مار کمونیسم از آستین طبقات حاکم بیرون

یادآوری:

دو مقاله که تحت عنوان «دروز، امروز و فردا» و «استاد مزاری مبارز راستین» در این شماره مطالعه می نمایند. گرفته شده از «سنگنامه ذوالفقار» است که توسط «بنیاد فرهنگی کاتب» تهیه شده بود و از اینکه نتوانستیم این مجموعه را بصورت مستقل چاپ کنیم از برادران بنیاد معذرت می خواهیم. (اداره وحدت)

مدخل

واضح است که سخن گفتن از انسانهای بزرگ کار ساده ای نیست. شخصیت های بزرگ همواره با چهره سبلیک و مرموز که دارای ابعاد

استاد مزاری مبارز راستین

(محمدعلی رحیمی)

وجودی خاصی هستند. ظهور می کنند. شناخت صحیح آنان و نهضت های که به دست آنها پدید می آید، بستگی دارد به درک و فهم تمامی عواملی که در ساختن شخصیت و نهضت آنان اثر گذارده است. این عوامل بسیار است و برخی از مهمترین این عوامل عبارت است از:

- ۱) زمینه و وضعیت اجتماعی که سبب ظهور قهرمانان می گردد.
- ۲) زمینه پذیرش و نحوه استقبالی که از آنان می شود.
- ۳) چگونگی اهداف و آرمانهای آنها که مستقیماً با سرنوشت مردم مرتبط است.

این مقاله در پی آن نیست که بررسی کامل و جامعی از این عوامل و عوامل دخیل دیگر ارائه دهد. هدف تبیین شخصیت قائد شهید، استاد مزاری و اهداف و ارزشهای است که او برای تحقق آن جان باخت. به ناچار ذکر نکاتی چند در رابطه با زمینه ای که موجب ظهور قائد شهید گشت، لازم است. لذا مقاله در دو بخش مجزای ذیل تدوین یافته است.

اجخش اول

۱) نظام اجتماعی در گذشته

نظام اجتماعی که در آن زندگی می نمودیم و به عنوان یک چتر همه



ب- روحیه ظلم ستیزی:

ظلم ستیزی را می توان از خصایص ملی در افغانستان شمرد. اما این روحیه در بعد از دوره جهاد، شدیدتر و قویتر شده است. امروز مردم ما نمی توانند چون گذشته ظلم کسی را تحمل کنند. به خوبی دریافته اند که زمانه یک بار دیگر برای آنها شانس رهایی از سیطره ظلم را داده است؛ لذا مصمم هستند که از آرمان شهر ایشان، با سلاح - که میراث شهیدان و آزادگان سراقاز است - محافظت کنند و در مقابل ظلم و یبداگری بایستند و هرگز تسلیم ظالمان و زورگویان نشوند.

ج- خود باوری:

مردم ما تجربه کرده اند که می توانند حق خود را بگیرند و به عنوان نیرویی مقتدر و موثر در صحنه ظاهر شوند. تصمیم گرفته اند که در تصمیم گیریهای اجتماعی و سیاسی و سازندگی کشور حضور فعال داشته باشند. به این نتیجه رسیده اند که عامل اصلی ظلم و فساد و بی عدالتی و ظلم و فساد، «خود ناباوری» است. اکنون مردم ما به یک نوع «خود باوری» نسبی رسیده اند و در مراحل مختلفی آنرا تجربه کرده اند ولی هنوز به حد «ساخت یافتگی» خود نرسیده است. امید که روزی شاهد تعالی و کمال این روحیه و احساس سازنده باشیم.

د- تعهد در قبال مسائل اجتماعی:

در این برهه از تاریخ مردم ما اراده کرده اند که به طور قاطع در برابر نابرابریهای اجتماعی بایستند و در این راستا جاودانه ترین حماسه های تاریخ خود را به ثبت رسانند. مقاومت کرده اند و از خود و حیثیت اجتماعی و مذهبی شان دفاع نموده اند. فریاد عدالت خواهی و حق طلبی

آمد. کمونیسم در افغانستان فرزند نامشروع قبایل برخوردار است که توسط فرزندان آنها به اوضاع آشفته مردم ما تحیل شد. آنها که از خون همین مردم و با دستخیز همین دهقانان، تحصیل عالی را دیده بودند به جای اینکه ریشه درد را در درون جامعه خودشان جستجو نمایند و دوا ی درد و نابسامانی جامعه را در قوانین اسلامی بجویند، فریقه باغ سبز کمونیسم شدند. کمونیسم آمد اما با مسخ نمودن انسانیت، با نفی خدا و شریعت، با ترویج فحشاء و لایالی گری و ...

۳) انقلاب و اثرات آن بر روحیه مردم:

طبیعی است که هر انقلابی آثار و تبعاتی دارد. مردم بیدار می شوند. محوره های چهل مداری بهم می خورند. دیوارهای قیایوی فرو می ریزند و ... یکی از مهمترین آثار انقلاب عبارت است از تغییر در روحیه، طرز تفکر، احساسات، باورها، گرایشها و پیشه های مردم که در هر جامعه ای به تناسب وضعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شان رخ می دهد. انقلاب اسلامی و جهاد مقدس ملت ما در مقابل متجاوزین روس، اثر عمیق و قابل توجه بر روحیه و تفکر ملت ما گذاشت که مهمترین این تغییرات فکری و روحی و تحولات را در محوره های زیر می توان جستجو کرد:

الف - جایگاه رهبری در پندار مردم:

مردم ما در دوران جهاد به دو غیر کثیر و دو دست آورد گران بها دست یافتند. که اگر انقلاب نبود، معلوم نبود که کی به چنین منزلتی می رسیدند. یکی، تجربه رهبری و نقش آن در پیشبرد اهداف عالی و دیگری آگاهی مردم به ضرورت رهبر و سیستم رهبری. تمام اقشار مردم دریافته اند که

مردم می خواهند کسی را که با درد آنها آشنائی دارد به عنوان رهبر برگزینند و یکی از ثمرات این اندیشه این است که کار فرا ملیتی و فرا حزبی را ایجاب می کند و حرکت جامعه آهنگ واحدی به خود می گیرد.

خود را به گوش جهانیان رسانده اند و مصمم هستند که بالاراده خلل ناپذیر و تمهید محکم و استوار عدالت اجتماعی و ارزشهای دینی را احیاء نمایند.

۴) متوقف شدن حرکت انقلاب:

چرا انقلاب به پیروزی کامل نرسید و چرا ناتمام ماند؟ چرا امنیت و ثبات بوجود نمی آید؟ برای پاسخ به این دو سوال لازم است که به دو مطلب ذیل توجه شود:

الف) اعلان متوقف ساختن انقلاب

کیستند؟

انقلاب را مردم آغاز کردند و سبب آن هم به دوش مردم بود. اکثر احزاب در مرور زمان وارد عرصه جهاد شدند. کم کم سازماندهی مبارزه در کنترل احزاب قرار گرفت؛ بطوری که وقتی کمونیسم در افغانستان شکست خورد و دولت دست نشاندۀ روسها در کابل سقوط کرد، احزاب رسماً نماینده مردم و حامل انقلاب شناخته شدند. با توجه به اینکه

اگر بخواهند فساد و ستم طبقاتی و بی عدالتی را در جامعه ریشه کن کنند و اگر بخواهند در داخل کشور به نام هزاره بودن، شیعه بودن، ازبک بودن و ... و

تحقیر و سرزنش نشوند و اگر بخواهند ارزشهای دینی و اجتماعی را برپا دارند و بکار بندند و شیعه و سنی در کنار هم برادرگونه زندگی نمایند و از امنیت عمومی و ثبات ملی بهره مند باشند، باید جامعه دارای رهبر باشد. علی رغم تلاش عدوی در نفی نقش رهبری و تثبیت سیستم شورایی فرمایشی - که هر نوع کلک و حقه سیاسی در آن ممکن است - نظریه سیستم رهبری تثبیت شده است مردم دلشان می خواهد که کسی را که با درد آنها آشنائی دارد به عنوان رهبر برگزینند و از او اطاعت کنند. یکی از ثمرات مهم این اندیشه این است که کار فرامشی و فرا حزبی را ایجاب می کند و حرکت جامعه آهنگ واحدی به خود می گیرد. نمونه عینی این دشاورد، هماهنگی مردم زیر پرچم حزب وحدت در رهبری قائد شهید استاد مزاری است.

اقشار اجتماع از زیر پوشش داشت، یک نظام نامتعادل و تبعیضاتی بود در همه ابعاد:

الف) در بُعد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی: بهره مندی از امکانات فرهنگی و اقتصادی و موقعیت های سیاسی در انحصار بخش خاصی از اعضاء جامعه بود که تحت عناوین مختلف از قبیل خصوصیت قبیله ای، خویشی، طبقاتی و مذهبی - از دیگران امتیاز داشت. مثلاً یک پشتون می توانست در مکاتب عالی تحصیل کند، مالک صدها و هزارها جریب زمین باشد، صدها و هزارها نفر را مادام العمر با مزد بسیار ناچیز روی زمین بکار بگیرد. می توانست در موقعیت های سیاسی دولت کار اشتغال نماید اما غیر پشتون به خصوص هزاره ها نمی توانستند از چنین موقعیتها و امکانات برخوردار باشند.

ب) در بُعد مذهبی: شیعیان به جرم شیعه بودن از اکثر حقوق مدنی و اجتماعی محروم بودند. یک عده که مذهبشان در این مملکت حدود ۱۰ میلیون پیرو داشت، در اجراء شاعران دینی خود تقیه می کردند.



جهد، فعالانه حضور داشت؛ اگرچه شخصیت استاد شهید در مرحله دوم از درخشندگی و تجلی بیشتری برخوردار است.

روی کار آمدن کمونیسم در افغانستان زمینه‌ای شده که مردم رنجیده از هرگونه و کار مملکت قیام کنند. با شروع جهاد و انقلاب، دیوارهای زندان اجتماعی در هم شکست و زنجیرهای اسارت و بردگی پاره گردید. افشار مختلف مردم محروم و خداجوی با دستهای خالی بپا خواستند. هدف این بود که ابتدا حکومت کمونیستی و متجاوزین روسی را نابود کنند و سپس آزادی جسد کمونیسم بگذرند و نظام اجتماعی ظالمانه را دگرگون سازند و به جای آن نظام اجتماعی مبتنی بر ارزشهای اسلامی بنیاد کنند.

استاد شهید مزاری از هنگام آغاز جهاد، با تمام توان و هشی، خود را وقف مبارزه کرد. در هیچ شرایطی سنگر مبارزه و جهاد را ترک نکرد. در هر کجا بود از مبارزه با باطل غافل نبود. نقش نمایان و مشهود این پرچمدار بزرگ اسلام در جهاد علیه کمونیسم بر هیچ کسی که دغدغه جهاد را داشت، پوشیده نیست.

عزم راسخ مردم مومن افغانستان در جهاد علیه کمونیسم، ریشه کمونیسم را برای همیشه قطع نمود، نظام حاکم ملحد سقوط کرد. وقت آن رسیده بود که انقلاب اجتماعی تحقق یابد و ارزشهای حاکم تغییر یابد. زیرا تا وقتی که ارزشهای اجتماعی دگرگون نشود و جامعه به اعتدال نرسد، دستگاه حاکم از هر نوع و به هر نامی که باشد، دست از ظلم و تبهکاری و حق‌کشی نخواهد کشید. روابط سالم در جامعه حاکم نخواهد شد. بلکه اصلاً جامعه‌ای به معنای علمی کلمه مصداق نخواهد داشت، چه جامعه آن است که بر روابط تعاملی و سالم استوار باشد نه اینکه رابطه در آن رابطه حاکم و محکوم و وضع و شریف باشد.

به قطع می توان گفت که حزب وحدت اسلامی با رهبری و هدایت‌های معقول و اصولی قائد شهید و همفکرانش، جزو آندسته‌ای است که به آرمانهای شهدا و انقلاب و مردم پابند و وفادار باقی مانده است.

اما افسوس که بعد از سقوط دولت کمونیستی، طبقات برخوردار و ازبانی که در نظام طبقاتی صاحب منافع بودند و اکنون حاکم شده بودند، نتوانستند بی میلی و غیظ خود را نسبت به این رفم اجتماعی پنهان نمایند. سرانجام در مقابل حق‌خواهان و عدالت‌خواهان به خشونت متوسل شدند، جنگهای داخلی شروع شد و انقلاب ناتمام ماند. این کار آنان حتی پیروزی مردم را در مرحله اول انقلاب تحت الشعاع قرارداد و ارزش جهانی جایگاه مردم مجاهد ما مورد سوال واقع شد. اینجا بود که مردم آرمانها و ارزشهایی را که چهارده سال برای تحقق آنها جهاد کرده بودند بر باد رفته دیدند. از طرفی حاضر نبوده و نیستند که در جامعه‌ای زندگی کنند که به سیاق طبقاتی و ظالمانه گذشته اداره شود. مردم دنبال کسی می‌گشتند که آنها را از این مهلکه نجات دهد. و آن‌کس جز استاد شهید کسی دیگر نبود. در واقع استاد

قبایل به شدت عملی گردیده است. می‌بینیم که در همه جا، جای پای یک قوم نمایان است و تنها هوس است که از همه مزینها برخوردار می‌باشد. چرا باید اقوام دیگر محرومیت بکشند، نابود شوند و همه عنکرده‌ها در پی نفی و سرکوبی آنها صورت بگیرد؟ به‌طور مشخص و عینی این روش و طرز تفکر علیه هزاره‌ها همواره در تاریخ افغانستان جریان داشته است.

عامل سوم - فاشیسم باز هم فاشیسم: مسأله تاریخ معاصر افغانستان نشان می‌دهد که دستگاه حاکمه این کشور در انحصار یک تیره و تبار بوده است. بعد از دوره جهاد همگان امیدوار بودند که بساط این سیستم حکومتی با ایجاد یک انقلاب اجتماعی برچیده شود و حکومتی مشروع با پایه‌های وسیع مردمی تشکیل گردد. متأسفانه با روی کار آمدن برخی از احزاب دیدیم که باز هم فاشیسم رخ نمود اما با چهره دیگر. باز هم دو ملیت هزاره و ازبک خواسته یا ناخواسته که در میان زور آزمایی دو قوم پشتون و تاجیک قرار گرفته بودند، قربانی شدند. با اینکه هر کدام از طرفین درگیر قدرت، به انحاء گوناگون از هزاره‌ها و ازبکها به عنوان سیر دفاعی استفاده کردند و به جای سهم کردنشان در قدرت و حاکمیت، حذفشان را سرلوحه کار خود قرار دادند و به‌طور دقیق و حساب شده، به کمک خائنین ملی پیکره دو جامعه هزاره‌ها و ازبکها را متله کردند. این است که فاشیسم هیچ وقت خودبخود پایان نمی‌گیرد و این است که فاشیسم عامل بقا طبقه مستبد و انحصار طلب است مگر اینکه نیروی قاهرانه مردمی آن را در هم کوید.

(۵) طبقه بندی شخصیت‌ها احزاب جهادی:

در یک نگاه کلی می‌توان احزاب و شخصیت‌های سیاسی - جهادی را با توجه به معیارهای فکری ثمرات عملی و دستاوردهایی که دارند، به سه دسته طبقه‌بندی کرد:

- (۱) گروهی که در گذار تمدن زد و در کوران پرمشقت جهاد به علی‌الاحز حرکت یا قافله خروشان مردم مبارز و حقوق خود را کنار کشیده و به کج عزت و غایت غریزه‌اند.
- (۲) افرادی که در مسیر پیرپیچ و خم مبارزه دچار انحراف و کج‌اندیشی شده‌اند؛ چه آنکه راه استبداد و دیکتاتوری و انحصارگرایی را پیشه کرده‌اند و چه آنکه با به‌ظاهر به تقوی و تقدس عوام الناس را افعال می‌کنند تا به چهره خودشان - که دیگر برای همه شناخته شده است - آذین مردمی بودن بپندند.
- (۳) کسانی که نسبت به اهداف و آرمانهای انقلاب و جهاد متعهد ماندند و در مبارزه با بی‌عدالتی و تبعیض و نفاق و ارتجاع کورستی، به منظور برپائی عدالت و ارزشهای اسلامی فصل نویزی از مبارزه را در پیش گرفته و مخلصانه از آن دفاع کرده‌اند.

دوره جهاد و مبارزه با متحرین از خط انقلاب، محکی بود برای شناخت چهره‌های خدام، صادق، متعهد به آرمانهای انقلاب و مردم. بقول مولی علی: «**فمن تغلب الاغفال، تغلب غوامز الازجال**» این است که امروز آنان که در میان مردم رنجیده و مؤمن و عدالت‌خواه، محبوبیت داشته‌باشند بسیار کم‌است. از آن همه حزب، خط‌مشی‌های سیاسی و فکری و ایدئولوژیکی، تعداد معدودی را می‌توان یافت که به ابتذال و انحراف کشیده نشده باشند.

به قطع می‌توان گفت که حزب وحدت اسلامی با رهبری و هدایت‌های معقول و اصولی قائد شهید و همفکرانش، جزو آن دسته‌ای است که به آرمانهای شهدا و انقلاب و مردم پابند و وفادار باقی مانده است.



(بخش دوم)

(۱) نقش قائد شهید استاد مزاری در جهاد و مبارزه با نابسامانیهای اجتماعی:

انقلاب اسلامی افغانستان - چون هر انقلاب دیگری - دو مرحله دارد. مرحله مبارزه بر ضد نظام حاکم که توأم بود با جنگ، ویرانی و تخریب بنیادهای فکری و ارزشی نظام جا بر حاکم و مرحله بازسازی اجتماعی و جایگزینی ارزشهای اسلامی و انقلابی. قائد شهید در هر دو بُعد و مرحله



صاحب اصلی انقلاب مردم هستند و احزاب مشروعیت خود را در جریان انقلاب به دست آورده‌بودند، انتظار می‌رفت که احزاب نسبت به اهداف انقلاب و مردم وفادار و متعهد بمانند و همانطوری که انقلاب را در بدلول به پیروزی رسانده بودند در بعد دوم - که انقلاب اجتماعی و جایگزینی ارزشهای انقلابی به جای ارزشهای پوسیده گذشته بود - نیز متعهدانه تلاش کنند. در واقع احزاب عسوماً در مقابل امتحان بزرگ تاریخی قرار گرفته بودند. متأسفانه دیدیم که از این امتحان، فقط تعداد اندکی از احزاب و اشخاص جهادی و سیاسی پیروز بیرون آمدند و نسبت به تعهداتشان به مردم و انقلاب وفادار ماندند. اما اکثر احزاب و شخصیت‌های سیاسی و جهادی نتوانستند به تعهد خودشان نسبت به مردم پایدار بمانند و نتوانستند اصلاح اجتماعی را بر مبنای عدالت و حقوق ملی تحمل کنند؛ چون پیروزی انقلاب را منافع منافع خود می‌دیدند، منافع که در سیستم نظامهای اجتماعی و سیاسی گذشته به‌دست آورده بودند. این بود که هر روز که انقلاب به سمت پیروزی حرکت می‌کرد، اینها مانع حرکت می‌شدند تا اینکه بالاخره با چوب لای چرخ گذاشتن متوقفش کردند.

(ب) عوامل اساسی در توقف انقلاب:

ممکن است در ظاهر این طور به‌نظر برسد که منشاء عدم ثبات و امنیت و مانع پیروزی نهائی انقلاب و وضعیت نابسامان فعلی، جنگ قدرت بین احزاب و برخی از گروهها باشد و یا ریشه‌اش اختلافات شخصی باشد اما تأمل و دقت بیشتر، روشن می‌سازد که ریشه این معضل، نظام اجتماعی و ترکیب خاص جامعه افغانستان است. به بیان دیگر ریشه‌های اساسی توقیف انقلاب عبارت است از چند عاملی که چمگی نشأت گرفته از ترکیب خاص اجتماعی و طبقاتی است.

ذیلاً به چند عامل اصلی اشاره می‌شود:

شهید مزاری با درد و درایتی که نسبت به اوضاع اجتماع و نیاز این نسل داشت، عینی‌ترین و امیدوار کننده‌ترین فرد در یاری رسانیدن به مردم و تحقق آرمانهای آنها بود.

عامل اول - نظام تعصب‌آمیز مذهبی: در جامعه‌ای که شیعه و سنی باید به‌عنوان هم انسان هم سرشت و هم کیش زندگی نمایند، تشها و

برخوردهای فراوان مشاهده می‌شود و علت همه اینها، تعصب شدید مذهبی موجود در جامعه افغانستان است که توسط حاکمان مستبد گذشته به منظور بهره‌برداری سیاسی و نادیده انگاشتن و حذف بخش بزرگی از جامعه ایجاد و ترویج شده است و اکنون هم متأسفانه از طرف دسته‌های افراطی به شکل مدرتر بر آن تاکید می‌شود.

عامل دوم - جانب‌داری ظالمانه ملی: انسانیت و اسلام از نژادگرایی بیزار و متفر است. در اسلام همه انسانها با هم برادرند و کسی بر کسی دیگر برتری ندارد مگر به تقوا و تدین. با این حال یکی از پدیده‌هایی که تاریخ افغانستان از آن شرمگین است قوم‌گرایی است که توسط برخی از

سازش، محافظه کاری، تسامح و منفعت طلبی راجعاً به حقوق مردم می دانست. او صدای مظلومیت مردم قهرمان غرب کابل، سیل مقاومت تشیع و مدافع محصل مردم محروم هزاره بود.

ب - بینش سیاسی:

استاد شهید نسبت به اوضاع سیاسی و اجتماعی حساس بود و از درایت و آگاهی خاصی بهره مند بود. هرگز دچار سیاست زدگی نشده. موضع گیریها و تصمیم خود را بر مبنای حمایت از مردم و حقوق آنها اتخاذ می کرد. روی همین مبنای فکری، حرکتها و اشخاص و چهره های مژور را می شنید و به خوبی می شناخت و در موقع با بصیرت و قاطعیت در مقابل آنان موضع می گرفت.

ج - تعهد به مردم:

نسبت به سرنوشت مردم و خون شهداء و آرمانهای انقلاب خود را مسئول می دانست. معتقد بود که سرنوشت مردم و خون شهداء امانت و ودیعتی است که باید آن را حفظ کرد و به سامان رساند. آنها که نگران زنده ماندن خود بودند به این دو امانت پشت کردند و مگره را ترک کردند اما استاد مزاری زندگی بدون مردم و بدون از مردم را برای خود روا نمی دانست لذا تا آخر استوار بر عهد خود که دفاع از حقوق مردم بود ایستاد. و مردم هم این خصیصه استاد را بخوبی دریافته بودند به همین خاطر، مردم در تعیین سرنوشت سیاسی و حقوقی خود چشم به او دوخته بودند و حتم داشتند که با سرنوشت آنان معامله و خیانت نخواهد کرد.

د - شجاعت و استقامت:

ترس را نمی شناخت. در میدانهای نبرد با کفر و نفاق شخصاً حاضر می شد و در مذاکرات حق را پی پیرا و بی ملاحظه کسی بیان می کرد. در مشکلات دوران تحصیل و جهاد، از روح و جسمش فولادی محکم و آبدیده ساخته بود. در بحرانی ترین زمانها، روحیه اش را نمی باخت و قدرت بالای تصمیم گیری اش را از دست نمی داد و در رسیدن به هدف و مقصود پرتلاش، امیدوار و با استقامت بود. و از نظر جسمی هم توانا بر تحمل گرسنگیها، سردیها و گرمیها و پیاده رویهای طولانی بود.

ه - اخلاص و صمیمیت:

از عالیشانترین جلوه های اخلاقی استاد شهید، اخلاق و صمیمیت و صداقت بود که در صدا و سیماش مشهود و نمایان بود. و شهادتش نیز نشان داد که او مخلص، صمیمی و صادق بوده است.

به راستی که «عاش سیداً و ما عیداً»

یادش گرامی باد که در وانفسای قدرت و شهرت طلبی دیگران نگذاشت عدالت خواهی از یاد رود و راهش که راه عزت و سربلندی است بر رهرو باد.

می شدند. او معتقد بود که تامین حقوق شیعه و ملت هزاره در گرو تحقق عدالت اجتماعی و رسمیت یافتن ققه جعفری است. نه با صاحب منصب شدن فرمایشی چند نفر.

داشتن چنین اهداف و آرمانها، جنگهای نابرابر و کینه توزانه بسیاری را از سوی برخی از جناحهای خود فروخته بر او و مردمش تحمیل کرد. ولی خط فکری و سیاسی قائد شهید در داخل و خارج کشور طرفدار بسیار پیدا کرد. شیعه به عنوان یک نیروی مقتدر و عدالتخواه در سطح جهانی مطرح شد و امروز مردم ما با قائد شهید در میان تمام مردم محروم افغانستان محبوبیت دارند. همه به عظمت، شهادت و لیاقت استاد شهید اعتراف دارند. بهمانند عده ای بدخواه و کج فهم و مغرض که نمیتوانند این حقیقت را بپذیرند.

۳) خصوصیات شخصیتی قائد شهید:

الف - قائد شهید برخاسته از متن مردم:

رهبری مردم باید به عهده کسی باشد که با دردها و نیازها و محرومیت مردم آشنایی داشته باشد، زبان مردم باشد، از متن مردم و در کنار مردم باشد و تمام این خصوصیات در استاد شهید موجود بود. او می دانست که دفاع از مردم با کنترل از راه دور ممکن نیست، با داعیه محض حقوق هزاره و شیعه گرفته نمی شود و سرنوشت تلخ مردم با یک مصاحبه از تهران و اسلام آباد عوض نمی گردد. این بود که او به جای اینکه در ویلاهای اسلام آباد و هتل های لوکس تهران جاکوش کند، سنگر را برگزید و چون مجاهدی ساده و عادی در دفاع از حقوق و نوامیس مردم، همه لذات مادی

استاد مزاری معتقد بود تا جامعه به وحدت و هماهنگی نرسد، انقلاب اجتماعی، راه دشوار در پیش رو دارد و راه وحدت و هماهنگی اجرای عدالت و رفع تبعیض است.

را بر خود حرام کرد؛ تا مدیری صادق و خدمتگزار بی ادعا باشد. او یک مجاهد بود به معنای واقعی کلمه و یک رهبر جهاد. آسایش را بر خود حرام کرد چون به خوبی می دانست که جهاد با نفس و جهاد با دشمن با التذاذ و رفاه و آسایش سازگار نیست.

استاد شهید، سنگرهای پلیدی را در شمال و هزارجات و کابل نشانه رفت و در غرب کابل به اوج عظمت جهاد رسید. بازویان و شب پرستان هم کاسه و همراز نشد و همیشه در مصاف بود هیچ وقت حمایت و دفاع از مردم را تعطیل نگذاشت. از مردم به طور صریح و قاطع حمایت می کرد.

پاسخی بود به نیاز نسلی که سالها رنج و جهاد و مشقت و آوارگی را بخاطر عدالت تحمل کرده بودند. در این مرحله است که استاد در مرکز و قطب رهبری انقلاب قرار می گیرد. صدای مردم، قهریاد محرومین و عدالت خواهان یا حنجره و زبان او فریاد می شود. و چشمهای امید بسیاری به او دوخته میشود.

مزاری با درد و درایتی که نسبت به اوضاع اجتماع و نیاز این نسل داشت، عینی ترین و امیدوارکننده ترین فرد، در یاری رساندن به مردم و تحقق اهداف و آرمانهای آنها بود. به عنوان یک انسان مسئول و متعهد در برابر تعدیها و زورگوئیها ایستاد. دلبازانه مقاومت کرد. دست از حق طلبی و عدالت خواهی نکشید و تا پای جان از حقوق و عزت مردم دفاع نمود.

۲) اهداف عالی استاد شهید:

استاد شهید ریشه درگیریها و مشکلات جامعه افغانستان را تبعیضهای ناروا و فساد نظام اجتماعی می دانست بدین جهت سیاست خود را به زدودن این مفاسد و اصلاح اجتماع متمرکز نمود. به عنوان یک مصلح مخلص و یک خادم مستهد، به دور از آلاشهای قدرت خواهی و شهرت طلبی وارد عمل شد و کار خود را بر پایه های فراتر از حزب و مردم خود شروع نمود و تا آخرین لحظات عمر بر این اهداف وفادار ماند؛ اهدافی که به عنوان یک استراتژی بلند مدت اکنون از آن یاد می شود:

- الف) دفاع از حقوق همه ملیتهای محروم در افغانستان.
- ب) مبارزه علیه بی عدالتی اجتماعی و ریشه های فساد.
- ج) رسمیت یافتن ققه جعفری در قانون اساسی کشور.
- د) ایجاد تفاهم ملی به منظور همزیستی مسالمت آمیز.
- ه) اقتدار سیاسی هزاره ها و سهم شدن آنان در اداره کشور به تناسب جمعیت.

و) تشکیل نظام مقتدر اسلامی با پایه های وسیع مردمی مبتنی بر رعایت عدالت اجتماعی در ابعاد مختلف شئون اجتماعی او معتقد بود که ثبات و امنیت در کشور جزء با اجرای عدالت اجتماعی و نقش داشتن همه مردم در حکومت عملی نیست. معتقد بود تا زمانی که جامعه بر اساس تبعیض و تعصب گورچاهی قومی و مذهبی اداره شود، امنیت و آسایش و سازندگی و بازسازی کشور امکان پذیر نیست. او خواهان وحدت همه ملت بود، وحدت را از مردم شیعه شروع کرد و دست اخوت را به سوی ملیتهای دیگر موجود در کشور نیز دراز نمود.

او معتقد بود تا جامعه به وحدت و هماهنگی نرسد، انقلاب اجتماعی راه دشوار در پیش رو دارد و راه وحدت و هماهنگی، اجرای عدالت و رفع تبعیض است. او حق و عدالت را می خواست اما نه باجنگ. جنگ را کسانی براو و مردمش تحمیل کردند که از اجراء عدالت به ظاهر متضرر

بقیه از صفحه ۶

دیروز، امروز، فردا

تنها خطر شکست حرکت عدالت خواهی که خطر انقراض کامل تهدیدمان می کرد. و اگر اینگونه می شد در فرادها باید فسیل های ما را در زیر خاکها جستجو می کردند. در این زمان بود که نیاز به یک قربانی داشتیم. قربانی که بتواند تمامی انسانها را به لرزه آورده، و پشکی باشد بر سر تمام وجدانهای بیدار. قربانی که خوش پاسدار بقای ملتی باشد که تازه تولد یافته است. و این قربانی قهرمان ترین این ملت بود. خون او حقانیت راهش را ثابت نمود و بدینسان سیلی شد و در رگهای میلیون ها انسان آراده جاری گشت. و به این ترتیب خون او کارساز تر از فریادش گشت.

و اما فردای ما:

اگر ما ملتی باشیم که بتوانیم شرایط را بخوبی درک کنیم، باید گذشته را چراغ آینه آینده خود سازیم. و بگوئیم که دراییم در پی چه چیزی هستیم. و راههای رسیدن به آن کدام است. فقط در این صورت است که می توانیم

کارها، موضع گیریها و حرفهایش برای مردم بود. در هرجایی که منافع مردم مطرح بود او اولین نفر بود. و اینارگرترین آنها. در تاریخ اثبات شده است همیشه خطی پیروز است که در پی آرمانهای مردم باشد. علت انزجار

و نفرت از برخی از جریانها، جناحها و اشخاص در بین مردم به این خاطر است که مصالح و منافع شخصی برای آنها مهتر از مردم و سرنوشت آنهاست.

۳) درک درستی از شرایط زمانی داشته باشند:

در حالیکه کشورهای منطقه و نیز دیگر کشورهای ذینفع جهانی در تلاشند موقعیت خود را در افغانستان تثبیت نمایند، و در برخی موارد سیاستهای آنها با هم اصطکاک پیدا می کنند. هر کشور روی احزاب، جناحها و اشخاص ویزمای سرمایه گذاری کرده اند. این کشورها، برخی در پی سیادت مادی و معنوی اند، برخی در پی منافع خود هستند و به افغانستان به عنوان یک شاهراه می نگرند. از سوی دیگر به خاطر سیاستهای ویزو رژیم های گذشته، مردم از نعمت سواد و آگاهی محروم شدند و در پی آن انکشاف فکری نیز توسعه پیدا نکرد. به همین خاطر است که هنوز پس از ۱۶ سال مبارزه و انقلاب ملیت و حتی رهبران آنها به این نتیجه نرسیده اند که زمان تبعیض، انحصار طلبی و استثمار گذشته است. در واقع در افغانستان هنوز قانون تنازع بقا حاکم است. با این شرایط آیا هرگز از خود پرسیده ایم که ما به کجا می رویم؟ رانش ما به کجا می رویم؟

والسلام

ادعا کنیم در دراز مدت پیروزیم. بنابراین یک ملت پیروز و سربلند ملتی است که ویژگیهای زیر را درک کرده، لمس نماید:

۱) دوست شناس و دشمن شناس باشد:

دشمنان خارجی و آفات داخلی هر جامعه پویا، همیشه در پی نابودی، انقراض و یا مسخ آن جامعه است. هوشیاری و دشمن شناسی مردمان آن جامعه سبب می شود دشمن واقعی نه دشمنان موهوم که سیاستمداران برای سرگرم کردن مردم می ترانند، به اهداف پلیدشان دست نیابند. این است که ما هم به عنوان یک جامعه زنده باید برای خود ملاک تشخیص و معیارهایی داشته باشیم تا دشمن و حتی دوستان خود را با آن محک بزنیم. چه بسا جامعه هایی که سعی نکردند دشمن را از دوست بازشناسند، دشمن با اسم و رسم و شکل و قیافه دوست در بین آنها نفوذ کرده، آن جامعه را از درون یوسانده اند.

۲) نفع و ضرر و به عبارت دیگر مصلحت خویش را تشخیص دهد:

در این شرایط بسیار حساس که ترازوی قدرت و سیاست هرروز به نفع یکی می چربد، هوشیاری و آینده نگری باعث می شود که مردم ناخود آگاه به دامهایی که دشمن فراروی آنها گسترده است گرفتار نشوند. در حرکت سرنوشت ساز مردم ما هم تمام حرفها، شمارها، موضع گیریها و عکس العملها باید به گونه ای باشد که نفع مردم در آن لحاظ شود. و این امر برای رهبران حزب وحدت واجب تر می نماید. استاد مزاری قهرمان شهید عدالت خواهی در دل مردم جای داشت. علت این محبوبیت این بود که تمام

• سید ابراهیم مرتضوی

برای قاید شهید استاد مزاری و یارانش

□ در سوگ مردان آهن

چه سخت است باور نمایم که فردا
نمی آید از کوه، خورشید بالا
بپایید یاران که با هم بگرییم
چو ابر بهاری بر این خشک صحرا
بسوزیم در سوگ مردی از آهن
که یک عمر سر کرد: با درد، تنها
بسوزیم در سوگ مردی که می خواست
بر این دشت جویی کشاند ز دریا
در این قحط سالی، ز مردان برنو
خدایا! نمانده است جز اسب تنها

مشهد - ۱۳۷۴

• احمد رضایی

□ مَلَم درد کهنه غریبی!

می نخشیدم تو قد آسمو می گشتی
شانه د شانه تو قد کو می گشتی
چبیشم از تو قدِ خو مُدعی بود
دایم قد خیل بیدار و می گشتی
دِ دل تو درد زخم کهنه زش بود
سینه لبماله از آریو می گشتی
خون اوجه ره دیدی از زخم دلمو
که پای لوج پس درمو می گشتی
ملم درد کهنه غریبی!
پس دل دل او گارو می گشتی
دگوره هوشه از دیوی که بور بود
تو پستی قد تفنگ، شولو می گشتی
مین مردم خو، خو دکا مو گوفتی
رقم کوه منه دو شمو می گشتی
بیامزه خدا، بنده خوره حیف!
بودی کشکی سر مرد و می گشتی

تربوئے کمرسرخ

• محمد سرور تقوی

□ به سوی ستاره، سحر...

بهار و طبیعت
جهان و خدا
و فرسودگیهای دلهای ما.
در آغوش یک سنگ
روح من است!
در آغوش یک سنگ
روح شما!

□

هواگرگ و میش است و

مردی کبود

- از آنسوی پیمان نامردها

از آنسوی شبهای سرد و نهی -

به سوی ستاره،

سحر

می رود.

به سوی گل سرخ

سوی مزار

- مزار خداوند شمشیرها -

خدایا

خدایا

چه تنها شدیم.

در این «میهن تلخ» و

سرد و سیاه

قم

۱۳۷۳/۱۲/۲۹

• ترکیب از شاعر ارجمند: سید زکریا راحل.

برای پشمینه پوش مردی که هویت ما بود

محمد شریف سعیدی

هویت (۳)

کوهی که داشت زمزمه سبز بیشه را
شب می سرد عقدۀ سرخ همیشه را
ای کوه پلک خفته به خونت شکسته است
آبسینه قبیله اسدوه پیشه را
می خواستی سیده بخوانی که شب (رهید)
محکم گرفت حنجره ریشه ریشه را
ای کوه سنگ ها همه خاموش مانده اند
کس نیست بی تو تا شکند قصر شیشه را
سر شاخه های بالغ این بیشه می کنند
شب در خطوط حافظه ها رنج ریشه را
گفتی که خون سبز درختان در آن بهار
پس عطر ناب می کند آغوش بیشه را
حالا بسین بهار شد اما نشانده اند
بر قلب بیشه ها تیر و داس و تیشه را

• محمد شریف سعیدی

برای شهید ابوذر که ابوذر بود

□ زمزمه برگ

چه شد آن آتش افروخته گم شد یا سوخت؟
که «شب نیم نفس» زنده شد و «فردا» سوخت
آن درختی که پر از شاخ و گره بود اینک
شاخه شاخه ز تن خویش جدا شد تا سوخت
جنگل از زمزمه برگ نهی شد ناگاه
شُرشر آبی اینک به لب دریا سوخت
ناگهان برق بنفش آمد با آتش تلخ
ساقۀ تازه، و خونین دل ما را سوخت
حق نمی سوزد از دار پیرس ای کافر
گرچه منصورترین حنجره گویا سوخت
زنده مانده ست از آتش گل ابراهیمی
می توان این همه پیغمبر را آیا سوخت؟

قم

۷۴/۳/۲۳

• سید نادر احمدی

□ سیاوش مرد

مثل موجی آمد و گردن فراشت
کوله بار زندگی بر دوش داشت
کرت های قریه را پیش از بهار
آمد و گلبوته پیوند کاشت
کوچ کرد از روستای ما ولی
عشق را در دفتر دلها نگاشت
کیمیای بود و کس نشناخت آه
کیمیای را که مردی نام داشت
آن سیاوش مرد آن اسطوره زاد
جوهر قفتوس را برجا گذاشت
در مشام عشق این مردانگی
عطر دشت کربلا همراه داشت

مشهد ۷۴/۲/۱۵





زندگینامه

حجة الاسلام شهید ابوذر

شهید ابوذر در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در قریه سبز سنگ پاتو از ولسوالی جاغوری چشم به جهان گشود. پدرش چمن علی که بخاطر پاکی و صداقت به قاضی مشهور است، فرزند امیر محمد یکی از موسیدان منطقه است.

شهید ابوذر حدود چهار یا پنج ساله بوده که خانواده اش به اثر توطئه و دوسیه سازی اربابان از منطقه متواری شد، و مدت شش سال در مناطق پشتون نشین ولایت زابل به شکل آواره سپری کرد. بعد از شش سال به وطن مراجعت کرد. تحصیلات شهید ابوذر حدوداً از سن ده سالگی - بعد از مراجعت به منطقه - آغاز گردید. او گرچه استعداد متوسط داشت ولی علاقه مفرد به درس و بحث کتاب و نوشته و... داشت. این ویژگی تا آخر عمر در وجود او باقی بود. در بحرانی ترین و سخت ترین شرایط نظامی در یک دست تفنگ داشت و در دست دیگر کتاب. در اغلب عکسها و یا فیلمهای او یک کتاب و یا مجله در دست و یا پهلوش دیده می شود. مقدمات را تا حدیافته نزد آشندهای ده خواند. برای ادامه تحصیل به مدرسه تیغوش جاغوری رفت و مدت سه ماه نزد آقایان اکبری و فصیحی تلمذ نمود. در سال ۱۳۵۱ وارد مدرسه حوثقل جاغوری گردید. طی دو سال سیوطی، حاشیه، معالم را از مرحوم استاد قریانعلی وحیدی، شهید استاد رمضانعلی شریفی، استاد توشلی و عظیمی فرا گرفت. در سال ۱۳۵۳ در امتحانات سالانه مدرسه محمدیه کابل شرکت کرد و با نمرات عالی پذیرفته شد. در مدرسه مذکور مطول، جلدین لعمه و اصول منظر را خواند مشغول به مسائل و مکاسب شیخ بود که کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و پرونده درس او را برای همیشه بست.

شهید ابوذر یک طلیه فقیر و فوق العاده زحمتکش بود. خانواده اش نمی توانست تمام مخارج و احتیاجات او را تأمین کنند. از آغاز نوجوانی و در تمام دوره تحصیل با هیولای نامرئی و نیرومند و وحشت فقر، درنده و قاطعانه از آن بود که بر عزم و همت بلند و پولادین ابوذر نوجوان غلبه نماید، و یا مناعت و غرور طاعتی او را خدشه دار کند. فکر می کنم فقر دوره تحصیل و نوجوانی او را یک فرد برخوردار از درد اجتماعی و دارای نفس سالم و مناعت نفس و همت فوق العاده بلند به بار آورد.

او درد جامعه درد دیده خود را از مطالعه کتاب فلاں نویسنده و یا از شعر فلاں شاعر طی نیم ساعت مطالعه درک نکرد. بلکه در کتاب زندگی طی دوره طولانی با بند بند استخوان و رگ رگ خود لمس و احساس نموده بود. زمان تحصیل شهید ابوذر در کابل همه خطوط فکری و مسلکهای سیاسی (چپها، راستیها، اسلامگرایان، مسلکی گرایان و...) تشکیلات و شبکه تبلیغات داشتند. میدان مبارزه تشکیلاتی بین افکار تحمیلگرده گرم بود. شهید ابوذر از بدو ورود به کابل با ذوق و اخلاص کامل وارد دریائی مظاهر مبارزه سیاسی و تشکیلاتی باور کرده بود، و اعتقاد داشت که تنها سازمان و تشکیلات مطرح اسلامی در میدان مبارزات تشکیلاتی افغانستان اخوان المسلمین است. هدف

شهید ابوذر در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در قریه سبز سنگ پاتو از ولسوالی جاغوری چشم به جهان گشود. پدرش چمن علی که بخاطر پاکی و صداقت به قاضی مشهور است، فرزند امیر محمد یکی از موسیدان منطقه است.

شهید ابوذر حدود چهار یا پنج ساله بوده که خانواده اش به اثر توطئه و دوسیه سازی اربابان از منطقه متواری شد، و مدت شش سال در مناطق پشتون نشین ولایت زابل به شکل آواره سپری کرد. بعد از شش سال به وطن مراجعت کرد. تحصیلات شهید ابوذر حدوداً از سن ده سالگی - بعد از مراجعت به منطقه - آغاز گردید. او گرچه استعداد متوسط داشت ولی علاقه مفرد به درس و بحث کتاب و نوشته و... داشت. این ویژگی تا آخر عمر در وجود او باقی بود. در بحرانی ترین و سخت ترین شرایط نظامی در یک دست تفنگ داشت و در دست دیگر کتاب. در اغلب عکسها و یا فیلمهای او یک کتاب و یا مجله در دست و یا پهلوش دیده می شود. مقدمات را تا حدیافته نزد آشندهای ده خواند. برای ادامه تحصیل به مدرسه تیغوش جاغوری رفت و مدت سه ماه نزد آقایان اکبری و فصیحی تلمذ نمود. در سال ۱۳۵۱ وارد مدرسه حوثقل جاغوری گردید. طی دو سال سیوطی، حاشیه، معالم را از مرحوم استاد قریانعلی وحیدی، شهید استاد رمضانعلی شریفی، استاد توشلی و عظیمی فرا گرفت. در سال ۱۳۵۳ در امتحانات سالانه مدرسه محمدیه کابل شرکت کرد و با نمرات عالی پذیرفته شد. در مدرسه مذکور مطول، جلدین لعمه و اصول منظر را خواند مشغول به مسائل و مکاسب شیخ بود که کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و پرونده درس او را برای همیشه بست.

شهید ابوذر یک طلیه فقیر و فوق العاده زحمتکش بود. خانواده اش نمی توانست تمام مخارج و احتیاجات او را تأمین کنند. از آغاز نوجوانی و در تمام دوره تحصیل با هیولای نامرئی و نیرومند و وحشت فقر، درنده و قاطعانه از آن بود که بر عزم و همت بلند و پولادین ابوذر نوجوان غلبه نماید، و یا مناعت و غرور طاعتی او را خدشه دار کند. فکر می کنم فقر دوره تحصیل و نوجوانی او را یک فرد برخوردار از درد اجتماعی و دارای نفس سالم و مناعت نفس و همت فوق العاده بلند به بار آورد.

او درد جامعه درد دیده خود را از مطالعه کتاب فلاں نویسنده و یا از شعر فلاں شاعر طی نیم ساعت مطالعه درک نکرد. بلکه در کتاب زندگی طی دوره طولانی با بند بند استخوان و رگ رگ خود لمس و احساس نموده بود. زمان تحصیل شهید ابوذر در کابل همه خطوط فکری و مسلکهای سیاسی (چپها، راستیها، اسلامگرایان، مسلکی گرایان و...) تشکیلات و شبکه تبلیغات داشتند. میدان مبارزه تشکیلاتی بین افکار تحمیلگرده گرم بود. شهید ابوذر از بدو ورود به کابل با ذوق و اخلاص کامل وارد دریائی مظاهر مبارزه سیاسی و تشکیلاتی باور کرده بود، و اعتقاد داشت که تنها سازمان و تشکیلات مطرح اسلامی در میدان مبارزات تشکیلاتی افغانستان اخوان المسلمین است. هدف

شهید ابوذر در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در قریه سبز سنگ پاتو از ولسوالی جاغوری چشم به جهان گشود. پدرش چمن علی که بخاطر پاکی و صداقت به قاضی مشهور است، فرزند امیر محمد یکی از موسیدان منطقه است.

شهید ابوذر حدود چهار یا پنج ساله بوده که خانواده اش به اثر توطئه و دوسیه سازی اربابان از منطقه متواری شد، و مدت شش سال در مناطق پشتون نشین ولایت زابل به شکل آواره سپری کرد. بعد از شش سال به وطن مراجعت کرد. تحصیلات شهید ابوذر حدوداً از سن ده سالگی - بعد از مراجعت به منطقه - آغاز گردید. او گرچه استعداد متوسط داشت ولی علاقه مفرد به درس و بحث کتاب و نوشته و... داشت. این ویژگی تا آخر عمر در وجود او باقی بود. در بحرانی ترین و سخت ترین شرایط نظامی در یک دست تفنگ داشت و در دست دیگر کتاب. در اغلب عکسها و یا فیلمهای او یک کتاب و یا مجله در دست و یا پهلوش دیده می شود. مقدمات را تا حدیافته نزد آشندهای ده خواند. برای ادامه تحصیل به مدرسه تیغوش جاغوری رفت و مدت سه ماه نزد آقایان اکبری و فصیحی تلمذ نمود. در سال ۱۳۵۱ وارد مدرسه حوثقل جاغوری گردید. طی دو سال سیوطی، حاشیه، معالم را از مرحوم استاد قریانعلی وحیدی، شهید استاد رمضانعلی شریفی، استاد توشلی و عظیمی فرا گرفت. در سال ۱۳۵۳ در امتحانات سالانه مدرسه محمدیه کابل شرکت کرد و با نمرات عالی پذیرفته شد. در مدرسه مذکور مطول، جلدین لعمه و اصول منظر را خواند مشغول به مسائل و مکاسب شیخ بود که کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و پرونده درس او را برای همیشه بست.

شهید ابوذر یک طلیه فقیر و فوق العاده زحمتکش بود. خانواده اش نمی توانست تمام مخارج و احتیاجات او را تأمین کنند. از آغاز نوجوانی و در تمام دوره تحصیل با هیولای نامرئی و نیرومند و وحشت فقر، درنده و قاطعانه از آن بود که بر عزم و همت بلند و پولادین ابوذر نوجوان غلبه نماید، و یا مناعت و غرور طاعتی او را خدشه دار کند. فکر می کنم فقر دوره تحصیل و نوجوانی او را یک فرد برخوردار از درد اجتماعی و دارای نفس سالم و مناعت نفس و همت فوق العاده بلند به بار آورد.

شهید ابوذر درد جامعه خود را نه از مطالعه کتاب فلاں نویسنده و شاعر بلکه در کتاب زندگی، طی یک دوره طولانی با بند بند استخوان خود لمس و احساس نموده و از همان سالیهای اول تحصیل وارد مبارزه سیاسی و تشکیلاتی گردید.

جاغوری بر مناطق شیعه نشین حمله کردند. شهید ابوذر در مدافعات مردم مالستان وارزگان شرکت نمود.

در سال ۱۳۶۹ حزب وحدت اسلامی در حال شکل گیری بود. جلسه و کنگره پیوسته در خارج داخل دایر می گردید. اساسنامه ها و قوانین و مقررات نوشته می شد، سازمان و تشکیلات شوراهای کمیته ها و کمیسیونها شکل می گرفت. اعضای شوراهای نظارت و مرکزی، ولایتی، حوزات، کمیته ها، کمیسیونها و مسئولین فرقه ها و جزوینامه های نظامی از بین فرماندهان انتخاب

شهر مزار شریف به تصرف مجاهدین درآمد، یکی پس از دیگری بدون درگیری و خون ریزی بروی مجاهدین گشوده می شد. تندباد از شمال برخاسته بسرعت به طرف جنوب پیش می رفت. پایهای

دولت کمونیستی را از زمین کنده و واژگون می کرد. لحظاتی بسیار حساس بود، یک لحظه غفلت یک عمر بشیعیان بدنبال داشت. همه گروه ها و اقوام چهارچشم مراقب اوضاع بودند و حزب تلاش می کرد که از همه زودتر وارد یک شهر شده ماترک دولت در حال احتضار را تصرف



و دیگر منطقه استراتژیک را اشغال نماید. شورای مرکزی در بامیان شهید ابوذر را در غزنی دستور داد که هرچه زودتر در رأس نیروهای حزب وحدت طرف شهر غزنی از آنجا طرف کابل حرکت نماید. در جاغوری مخالفین وحدت برای جلوگیری از حرکت نیروهای وحدت طرف غزنی افشاش کرده بودند، ولی شهید ابوذر براساس برداشت صحیح از اوضاع و درک توطئه از دیگر افراد حزب غزنی حرکت کرد در پنج ثور ۱۳۷۱ وارد غزنی شد. در مقر لوی ۵۲۰ غزنی ۱۳۷۱ وارد غزنی شد. مدت ده روز با بزرگان غزنی در جهت سر و سامان بخشیدن به امور غزنی

شهید ابوذر به عنوان یک فرمانده لایق جهادی در سراسر افغانستان و حداقل بین شیعیان، شناخته شده بود.

مساعدت نمود. در تاریخ ۱۶ ثور ۱۳۷۱ طرف کابل حرکت کرد. هنگام ورود به کابل با استقبال پر شکوه مردم مهربان غرب کابل مواجه گردید. حدود ۸ ماه در کابل اقامت کرد بعنوان عضو کمیسیون نظامی در چندین جنگ تحمیلی سیاف، و اولین جنگ تحمیلی شورای نظار با حزب وحدت شرکت نمود.

در اول سال ۱۳۷۲ چندین هیأت به نقاط مختلف هزاره جات - از جمله یک هیأت به غزنی بریاست شهید ابوذر - از بامیان اعزام گردید در اول ثور ۱۳۷۲ جبهه بغلان گشوده شد.

شهید ابوذر در غزنی حدود دو ماه موضوع اعزام نیرو به کابل را دنبال نمود در آخر تابستان ۱۳۷۲ به بامیان رفت، در بامیان شورای مرکزی روی موضوع انتقال مرکزیت حزب به کابل کار می کرد. جناح شهید مزاری طرفدار انتقال و جناح اکبری مخالف انتقال بود. شهید ابوذر توی ترین عنصر طرفداران انتقال محسوب می شد. حدود دو ماه و نیم بحث و جدل فراکسیون بازی ادامه یافت چندین هیأت بین کابل و بامیان مبادله گردید. بالاخره نظریه انتقال تصویب و شورای مرکزی در ۲۶ عقرب ۱۳۷۲ به کابل منتقل شد.

شهید ابوذر بعد از ۹ ماه در کابل قافله شورای مرکزی وارد کابل گردید. تا آخر سال ۱۳۷۲ در کابل بود. پیوسته در جلسات شورای مرکزی شرکت می کرد. در اوائل سال ۱۳۷۳ جهت سر و سامان بخشیدن به امور غزنی و شورای سازمان شورای ولایتی به غزنی رفت بعد از یک

می شدند. شهید ابوذر به عضویت شورای مرکزی و معاونت کمیته نظامی انتخاب گردید.

شهید ابوذر در ماه عقرب ۱۳۶۹ همراهی جمعی از سرداران جهادی از جمله شهید اخلاصی و شهید جنرال احمد بنیادی جهت اداره کمیته نظامی وارد بامیان گردید.

شورای مرکزی قبل از ورود شهید ابوذر به بامیان موقعیت بسیار ضعیف و متزلزل داشت. گروهکهای مسلح و پایگاههای بدون مسئولیت متفرق در بامیان که شورای مرکزی را مزاحم باقوه می دانستند، پیوسته اختلال و شرارت می کردند. ورود شهید ابوذر به حزب وحدت شورای مرکزی نیرو و تحرک تازه بخشید. او بدون معطلی به تقویت نیروهای نظامی حزب وحدت اسلامی مبادرت نمود. به ابتکار او پیش از دو هزار نفر به شکل منظم تحت تعلیم و تربیه نظامی قرار گرفت، غند مرکز به فرماندهی پهلوان میرعلم بعنوان نیروی امنیتی شورای مرکزی، کدشکاهی عدالت، نبوت، امامت تأسیس گردید. امکانات به اندازه کافی و واقعی خریداری شد، و یک جبهه مستدر جهت فرماندهی و اداره جنگهای ضد دولتی در سفید خاک بامیان گشوده شد.

شهید ابوذر همیشه در میدان تعلیمات از طرح تأسیس یک اردوئی صد هزار نفری در هزاره جات صحبت می کرد، و درسامی کل نیروهای حزب وحدت قدرتمند در سخنرانیها و اراده و قاطعیت و غرور او دیده می شد. تقویت و سازماندهی نیروهای نظامی حزب وحدت موجب برقراری امنیت کامل در بامیان، و کنترل گروهکهای مسلح و پایگاههای بی مسئولیت، در یک کلمه تسلط حزب وحدت بر شهر باستانی بامیان گردید.

وقتی که فرمانده کل نیروهای حزب وحدت صادقی نیلی به شهادت رسید شهید ابوذر جهت پیگیری قضیه به ارگان رفت، با دستگیر نمودن قاتلین و تحقیقات از آنها توطئه ترور ۱۸ تن از رهبران هزاره کشف کرد که اگر کشف نمی شد و اجزاء می گردید تاریخ شیعیان به یک مسیر دیگر سیر می کرد.

شهید ابوذر به دستور شورای مرکزی در اواخر پاییز ۱۳۷۰ در رأس نیروهای حزب وحدت جهت سرکوب جنگ افروزان مخالف وحدت به غزنی رفت بعد از انجام مأموریت بخاطر پیرف زیاد و بسته شدن راه به بامیان مراجعت نکرد. مدت سه ماه در خانه مطالعه و تحقیق نمود پس از ۵۰۰ صفحه در باره رهبران جنبشهای قرن ۱۹ هزاره جات (فیض محمد خان، حیدرخان، میرزا اقبال، تاج محمد خان، قاضی عسکر، یزدانخیز، میرالخیانی...) کیش برداری کرد. و با خاتم باختری در تهیه و تدوین داستان تاریخی لسیرین دختر قهرمان هزاره همکاری نمود.

در بهار ۱۳۷۱ هـ. ش تحول بزرگ از شمال کشور آغاز گردیده شهرهای افغانستان پس از اینکه



زندگینامه مجاهد شهید سید علی علوی



شهید سید حبیب الله «حاکم زاده» مشهور به سید علی «علوی» فرزند سید سلطان شاه در سال ۱۳۴۴ شمسی در یک خانواده مذهبی و سرشناس شهر مزار شریف دیده به جهان گشود. او برخلاف اطفال دیگر در سن ۵/۵ سالگی شامل مکتب سلطان غیاث الدین گردید و پس از طی دوره متوسطه در این مکتب تحصیلاتش را تا صنف یازدهم در لیسۀ تجربی شهید عبدالخالق مزار شریف ادامه داد سالهای تحصیل سید علی در این لیسۀ مقارن بود با کودتای ننگین مفت ثور و پدیدار گشتن سایه شوم مکتب الحادى کمونیزم در کشور اسلامی ما. از آنجاییکه سید علی در جریانات فرهنگی - سیاسی کتابخانه جوادیه شرکت داشت به تلاش و جدیت پیش از پیش پرداخت تا اینکه در سال ۱۳۶۱ عرصه را برای فعالیتهای انقلابی تنگ دید و خطر دستگیری تهدید شد لذا شهر مزار شریف را به قصد ایران ترک کرد و بی بلافاصله بعد از ورود به ایران به جمع پجهمای «بایه مزاری» در تهران پیوست و مشغول آموزش معارف اسلامی گردید.

در اوایل سال ۱۳۶۲ استاد شهید مزاری نظر به وسعت فکر و اندیشه که داشت و از نزدیک با نهضتای اسلامی آشنا بود، تعدادی از جوانان علاقمند معارف اسلامی را مشمول حوزه علمیه «قائم» کرد که سید علی هم جزء آنان بود این مرکز تعلیمی که در آن از سراسر کشورهای آسیای و آفریقائی طلبان جوان گرد آمده بودند در شکلگیری شخصیت سید علی ژل مهمی داشت. زیرا که در این مرکز وی ضمن فراگیری زبان عربی و علوم دینی از طریق گفتگو با طلاب کشورهای مختلف اسلامی و برگزاری محافل، با دروهای مسلمانان آشنائی بیشتر حاصل کرد. شهید سید علی در این دوره به همراه تعدادی از دوستانش یک نشریه دانشجویی به راه انداخت و همزمان به همکاری در امور طباعتی مجله وزیر حبیل الله و برلتن خبری که تحولات نظامی و سیاسی کشور را انعکاس می داد می پرداخت.

شهید سید علی از آنجاییکه قلیش برای مردم و آئینش می طیب در مدرسه تاب نیاورد و پس از قریب دوسال تحصیل را رها کرد و با کسب اجازه از استاد مزاری شامل آموزش نظامی که از سوی برادران مبارز بحرینی و عراقی دایر شده بود گردید، هر چند پیشنهاد استاد این بود که او همراه با یک تن دیگر جهت فراگیری فنون اسلحه سازی و امور نظامی در سازمان آزاد بخش فلسطین «الفتح» بروند ولی انبوه کارها و امورات عملی و یکسری مسائل دیگر مانع انجام این کار شد. او به زودی لیاقت خود را در این رشته به نمایش

گذاشت و با فن نظامی که در آن وقت جنگ چریکی بود آشنائی یافت. بعد از آن بعنوان یک انسان مسؤول و مؤثر وارد میدان کارزار عملی شد و در امور اجرایی انجام وظیفه می کرد. در اعزامهای نیروهای «سازمان نصر» در سالهای ۶۳ و ۶۴ سهم فعال داشت و سال ۶۳ را اکثر در جبهات هرات یادغیس و فراه و... سپری نمود. در موسم حج سال ۱۳۶۴ در جمع هیأت تبلیغی مجاهدین به سرپرستی حجة الاسلام و المسلمین شهید استاد حبیبی از سوی شخص استاد مزاری انتخاب شد که علی رغم جو اختناق حاکم در آنجا کارهای محوله را بنحو احسن انجام و نشریات مجاهدین را بطور شایسته پخش نمود.

سال ۱۳۶۵ زمانی که استاد مزاری به قصد بوجود آوردن اتحاد بین گروهها عازم ولایات مرکزی گردید باز سید علی شهید همراکب و همدوش و همراه استاد مزاری بود که در این راه مشکلات فراوانی را در مسیر راهها دیدند که یکبار خداوند (ج) او و استاد عزیز را از یک کمین دولتی نجات داد و بشکوه آن در شوگره آمد و در این جبههها همانند سرباز مجاهد در کنار دوستان مجاهدش قرار گرفت. بالاخره پس از سالها

شهید سید علی در طول دوره انقلاب به عنوان منشی ویاور استاد ایفای وظیفه می کرد و در آخرین سفرش به ایران به عنوان یک قوماندان وظیفه شناس، مراسم عروسی خود را رها کرده و به دستور استاد مزاری به سوی کابل شتافت.

فعالیت و تلاش خستگی ناپذیر رهبر شهید «استاد مزاری» مردم ما مژه شیرین وحدت را چشیدند و این سید علی بود که در سال ۱۳۶۸ بنا بر دستور استاد قاصد «وحدت» بود برای مهاجرین متقیم ایران هنوز بیشتر از یک سال را در ایران سپری ننموده بود که بار دیگر استاد مزاری در رأس یک هیأت بلند پایه حزب وحدت اسلامی به جمهوری اسلامی ایران تشریف فرما شدند و سید علی بار دیگر در کنار استاد شهید مزاری بزرگ قرار گرفت. کاروان عشق و شهادت یکبار دیگر توسط استاد مزاری راهی سرزمین افغانستان گردید و این بار سید علی مثل همیشه همدوش استاد در جمع کاروانیان قرار گرفت این کاروان که مرکب از چهل موثر حامل کتب و مسائل فرهنگی بود در سال ۱۳۷۰ از طریق ولایت فراه وارد کشور گردید در این سفر شایطین با همکاری رژیم نجیب الله دست به دست داده و طرح و توطئه بسیار خطرناک علیه آن ریختند که با هوشیاری و قاطعیت استاد مزاری کمین گیریهای نیروهای دولتی و بمبارانهای متعدد آنان دفع و خنثی گردید و کاروان مجدداً در منطقه چکاب برگشت و سید علی فدائی و سرباز درخشان این جمع بود. در همین سفر زمانیکه تعدادی از دوستان استاد شهید بدنبال شایعه شهادت و اسارت او و یارانش وارد خاک افغانستان می کردند سید علی را در کنار استاد می یابند در حالیکه استاد از دریا ماهی می گیرد و برای چند نفر محدود که نزدش مانده اند

نان می پزد، عکسهای که سید علی و استاد را با مسافران از ایران رفته در این دشت برهوت «دشت بکوه» نشان می دهد حکایت از رازهای دارد که هنوز مردم ما بدان آشنائی کامل نیافته اند و آن وقت بود که دوستانش سرنوشت عمر مختار رهبر مبارز لیبی را برای استاد شهید مزاری بزرگ و محافظ دوست داشتنی او سید علی پیش بینی می کرد که عاقبت هم چنین شد. استاد مزاری که تنها سید علی جوانمرد را در کنار خود داشت از بیابانهای مناطق قندهار و زابل گذشته و خود را بطور شگفت انگیزی در جاغوری و از آنجا به بامیان رسانیدند و این زمانی بود که کنگره بامیان در غیاب، استاد مزاری را به عنوان دبیر کل حزب وحدت اسلامی برگزیدند. و شهید سید علی پس از سقوط مزار شریف در اوائل سال ۷۱ طی یک مأموریت و دستور استاد چند روز قبل از سقوط کابل خود را آنجا می رساند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی سید علی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و رفتن استاد مزاری به کابل شهید سید علی، بعنوان منشی و یاور استاد در کنار او ایفای وظیفه می نماید در جنگهای اخیر بارها و بارها شجاعت و شهامت خویش را به نمایش می گذارد و به رتبه دگر جترائی نایل می شود.

در خزان ۷۲ به دستور استاد مزاری، سید علی مأموریتی به ایران می رود در این سفر بود که خانواده سید علی در صدد برآمد تا برای این سرباز فداکار شریک زندگی انتخاب کنند اما سرنوشت و دست تقدیر خیال دیگر داشت تلاش خانواده منجر به این شد که دختری را برای او

نامزد کردند و تمامی زمینه ها برای عروسی آماده شد که پیغام استاد مزاری رسید که سید علی باید

به کابل برگردد این سرباز قهرمان و قومندان وظیفه شناس مراسم عروسی را رها کرده به سوی کابل شتافت در حالی که نامزد و خانواده اش در انتظار برگشت و عروسی او بودند خبر اسارت و شهادت او را در کنار رهبرش شنیدند، به نقل از یکی از شاهدان عینی در روز شنبه ۱۳۷۲/۱۲/۲۰ وقتی که استاد مزاری می خواست برای مذاکره با گروه طالبان با موتر به سوی چهارآسیاب برود یکی از همراهان استاد را از موتر پائین و خود سوار می شود و این جمله را می گوید:

«من در کنار استاد می نشینم چون در روزهای خوشی در کنار او بودم باید در روزهای سختی هم در کنار «بایه» باشم».

سرانجام یکبار پاک و شکنجه شده سید علی و رهبرش مزاری بزرگ پس از ۱۷ روز تبعید روی شانه های مردم عاشق و فداکار هزارهجات صفحات شمال کشور و به تاریخ ۷۲/۱/۱۷ مقارن ظهر روز دوشنبه به دست برادر یزرگوارش و مسئولین حزب وحدت اسلامی در کنار رهبر و در زادگاهش به خاک سپرده می شود و حق تعالی قبر به بیشتر از یک دهه تلاش و شورشگری او خاتمه می دهد. اما این شورشگری و تلاش از سوی یاران سید علی هرگز به پایان نخواهد رسید مگر اینکه آرمان بلند این قهرمان تاریخ تحقق پیدا کند.

روحش شاد و راهش پررهو باد. والسلام

بقیه از صفحه ۱۱

زندگینامه حجة الاسلام شهید ابودر

تیغه تجبی در صدد بودند که با ظاهر متعارض ریشه های حزب وحدت را در کابل قطع کنند. خاتنین ملی در هزارهجات مانع تحرک هزارهجات به نفع کابل می گردیدند، و پیوسته ربانی را تشویق می کردند که حزب وحدت را در غرب کابل محور حمله قرار دهد.

شهید ابودر ترجیح می داد که تا آخرین نفس در کنار مسلم باشد. در روزهای آخر اداره قول اردو عملاً بهنده شهید ابودر بود. شهید مزاری و شهید ابودر پیش از پیش همدیگر را درک کرده بودند که در روزهای مبدا نقطه مردانی مثل ابودر در کنار او است.

سرانجام باهم شهادت رسیدند. یادشان گرامی بیروانشان پیروز باد.

خیزند که:

۱- بنا بود زندگینامه کامل همه یاران شهید استاد مزاری را نیز در این شماره چاپ کنیم که متأسفانه بخاطر تراکم مطالب از این منظور بازماندیم و انشاء الله در شماره های بعدی به ترتیب منتشر خواهد شد.

۲- در هفته گذشته معاون محترم وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای پروجری در قم تشریف آوردند و ضمن دیدار با علماء، طلاب و مهاجرین هوادار حزب وحدت اسلامی افغانستان، سخنرانی مشروح درباره اوضاع افغانستان و تلاشهای محصلانۀ جمهوری اسلامی ایران ایراد کردند که در نظر بود گزارش مفصل آن در هفته نامه چاپ شود اما چون این شماره در سالگرد استاد شهید به عنوان «ویژه نامه» در نظر گرفته شد، متن کامل آنرا در شماره بعدی مطالعه خواهید کرد.

۳- البته باز به یادآوری نیست که هفته نامه وحدت بعد از یکسال واندی تعطیل و توقفت، در

روابط خود با دوستان و خوانندگان دردمند و علاقمند خود نیز دچار رکود و وقفه شده است لذا ضمن تجدید عهد با همه یاران و آشنایان، آدرس پستی خود را یکبار دیگر اعلام می دارد تا بار دیگر از مقالات و سروه ها و طرحها و انتقادات و پیشنهاد سازنده دوستان استفاده نماید.

نشانی پستی: قم - صندوق پستی ۳۴۶۱ ۳۷۱۸۵ - هفته نامه وحدت

«هفته نامه وحدت»

جریده سیاسی - فرهنگی - خبری

صاحب امتیاز: حزب وحدت اسلامی افغانستان

زیر نظر: کمیسیون فرهنگی

نشانی: تهران - خیابان نصیر - دفتر سیاسی حزب وحدت اسلامی افغانستان

تلفن و فاکس: ۲۲۲۰۴۷۵ - تهران

آدرس پستی: ت.پ. ۳۷۱۸۵/۳۴۶۱

قیمت: ۳۰ تومان یا معادل آن

پیش بسوی استقرار عدالت، آزادی، برابری و برادری در سایه لولای سبز حکومت جمهوری اسلامی در افغانستان!